

# مشهدنا وأهل بيتنا

رسالة الرجل من الرجل



جمهوری اسلامی، مرکز اسلام و تشیع است. امروز قرارگاه حسین بن علی (ع)، ایران است. بدانید جمهوری اسلامی حرم است و این حرم اگر ماند، دیگر حرم ها میمانند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمی ماند، نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمدی(ص)... اساس دشمنی جهان با جمهوری اسلامی، آتش زدن و ویران کردن این خیمه است. دور آن بچرخید. والله والله والله این خیمه اگر آسیب دید، بیت الله الحرام و مدینه حرم رسول الله و نجف، کربلا، کاظمین، سامرا و مشهد باقی نمیماند؛ قرآن آسیب می بیند...

قسمتی از وصیتنامه  
سپهبد شهید، حاج قاسم سلیمانی





تہدایا  
واہل بیت



سرشناسه: کاوه، ناصر-۱۳۴۴، گردآورنده  
عنوان و نام پدیدآور: شهدا و اهل بیت (صلوات علیهم) // ناصر کاوه  
مشخصات نشر: تهران، نوآوران سینا، ۱۳۹۵.  
مشخصات ظاهری: ۲۰۰ص، سیاه و سفید  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۵۳۴-۱۱-۲  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
موضوع: شهیدان-ایران-بازماندگان-خاطرات  
موضوع: Martyrs-Iran-Survivors-Diaries  
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷-خاطرات  
موضوع: Personal narratives-iran-iraq - ۱۹۸۰-۱۹۸۸  
رده بندی کنگره: ۱۳۹۵/DSR/ک۱۸۸ش ۹  
رده بندی دیویی: ۲۲۹۰۳۴۸/۵۵۹  
شماره کتابشناسی ملی: ۴۳۸۱۴۶

شهدا و اهل بیت (صلوات علیهم)  
ناشر: نوآوران سینا  
گرافیک و طراح: علی کربلایی  
مشاور طرح: مهدی کاوه  
حروف نگار: نرگس کاوه  
روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی  
نوبت چاپ اول: بهار ۹۷  
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۵۳۴-۱۱-۲  
چاپ: میران  
قیمت: ۲۰/۰۰۰ تومان



این کتاب تقدیم می شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم)

امام خمینی (ره) و شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام تا شهدای مدافع حرم

امام خامنه ای: یک رزمنده تازمانی که خاطراتش راثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکاراست. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسلهای بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترسها، امیدها و فداکاری ها در تاریکی و گمنامی جبهه ها اتفاق افتاده که جز خداهییچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت هایی که رزمندگان هنگام عملیات ها داشتند را نمی بیند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد و آن ثبت خاطرات برای دیگران است.





شهدا واهل بيـت (ع)  
مقدمه / ۸  
عنايت و توسل به امام حسين (ع) / ۱۳  
يا زهرا (س) / ۶۹  
حضرت على اكبر (ع) / ۱۰۴  
حضرت على اصغر (ع) / ۱۰۹  
اهميت روضه و گريه / ۱۱۳  
يا زينب (س) / ۱۲۲  
يا رسول الله (ص) / ۱۳۸  
يا اميرالمومنين (ع) / ۱۴۴  
يا على ابن موسى الرضا (ع) / ۱۵۰  
يا ابوالفضل العباس (ع) / ۱۶۴  
يا مهدي (عج) / ۱۸۵  
سخن آخر / ۱۹۶



امام علی(ع) فرمودند: هیچ کس را در کمالات و صفات زیبای انسانی با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نمی شود مقایسه کرد، دیگران که پرورده نعمت هدایت اهل بیت پیامبرند، هیچ گاه با آنان برابر نخواهند بود. رزمندگان ما در لحظات سخت جنگ در زیر آتش گلوله‌های دشمن بعثی از آنمه، با اخلاص استمداد می‌طلبیدند و آنان نیز از روی لطف و کرم شان دستگیری می‌کردند. انصاف‌افدفاع مقدس و انقلاب ما ریشه اش در نهضت امام حسین(ع) و در فرهنگ کربلا و عاشورا است و می دانیم بچه‌هایی که در این فرهنگ شکل گرفتند چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب در اوج بودند. رزمندگان اسلام، به عشق حسین(ع) در جبهه‌ها تشنه، جان می دادند. انتظار و امید حضور ابا عبدالله(ع) را بر بالین خود داشتند. آنچه به پیشانی بندها یا پشت لباس‌های رزم خود می نوشتند، پیوند جبهه و کربلا را می رساند، از قبیل: مسافر کربلا، زائر کربلا، یا زیارت یا شهادت، هیئات منالذله، یا قمر بنی هاشم، یا ثارالله، یا حسین شهید، عاشقان کربلا، کل یوم عاشورا، یا ابا عبدالله، لبیک یا حسین و ...



ناصر کاوه

تابلو نوشته های جاده های جبهه نیز الهام از فرهنگ عاشورا داشت. غیر از تعبیرات یاد شده که گاهی در تابلو نوشته ها هم دیده می شد، عباراتی این چنین نیز، گویای این حقیقت است: هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله؛ اگر خسته جانی بگو یا حسین؛ وعده گاه حزب الله صحن اباعبدالله؛ رزمندگان تا کربلا راهی نمانده؛ راه قدس از کربلا می گذرد؛ پیش به سوی حرم حسینی؛ بسیجی مسافر جاده های پر پیچ و خم کربلا و ... ده ها جمله دیگر در همین راستا بود که دشمن زبون و کافر بعثی بعد از عملیات های رزمندگان اسلام در مات و مبهوتی و سردرگمی به سر می برد که چطور رزمندگان ایران با چند سلاح سبک مانند اسلحه کلاش و تیربار و آرپی جی توانستند ارتشی که تا دندان مسلح است را به نابودی کامل بکشانند. این همان راز نهفته در پیچ های جنگ بود که متوسل به ائمه (ع) می شدند و بی بی را به پهلوی شکسته اش قسم می دادند و بچه ها روحیه می گرفتند. گویا منتقم خون به ناحق ریخته آنان می شدند و با تمام قدرت دشمن را به ذلت می کشانند. چه عزیزانی و چه گل هایی بودند که به یاد آقا اباعبدالله (ع) و واقعه جانسوز عاشورا و آنچه که بر اهل بیت عصمت و طهارت گذشته بود پا در عرصه نهاده و در گرما و سرما، روز و شب از این سو به آن سو می رفتند تا کربلا و حال و روز فرزندان پیامبر را حس کرده باشند و از عافیت و بازماندگی برهند و بگویند که ما عزیزتر از فرزندان و سلاله رسول اکرم نیستیم که سر از بدن شان جدا شد. این است راز توسل رزمندگان که حتی برای شلیک یک موشک آرپی جی متوسل به صاحب الزمان (عج) می شدند



ناصر کاوه

و بر روی موشک می نوشتند یا مهدی ادرکنی و آربی جی زن بعد از شلیک موشک واصابت کردن آن به اولین تانک بعثی و فرار و عقب نشینی دشمن، ناشی از این توسل ها به ائمه اطهار(ع) بود. دیگر اینکه رزمندگان اُنس دیرینه با اهل بیت(ع) دارند. لذا روی هر وسیله شخصی یک رزمنده دیده می شد که نوشته است: میروم تا انتقام سیلی زهر(س) بگیرم و یاحسین شهیدو... رزمنده عاشق ذکر لبش را با یا علی(ع) عجین می کرد. شاید لحظه ای فرا می رسد که مثل دوستان شهیدش باین ذکر و با پیشانی بند یا زهر(س) آسمانی می شدو به شهادت می رسید. آنچه عاشورا داشت، یک بار ایدئولوژیکی و انگیزه ی مکتبی برای مبارزه بود. این محتوا در ذهن امام و در دل پیروان اوشکل گرفت و نهضت را پدید آورد و پس از پیروزی هم هشت سال دفاع خونین از انقلاب اسلامی را اداره و تغذیه کرد.

فرهنگ عاشورا و الهام از اسوه های کربلایی، حتی در وصیت نامه، پیشانی بندها، شعارها، سرودها، نوحه ها، تابلوهای جبهه، رمز عملیات و مجالس ختم شهدا متجلی بود.

در کوران حوادث جنگ توسل به ائمه اطهار(ع) خصوصا حضرت زهر(س) امام حسین(ع) و امام عصر(عج) خود فصل های جداگانه ای می طلب تا مطالب آن را از اعماق خاطرات رزمندگان استخراج کند. برای هر انسانی پیش می آید که در دوران زندگی لحظاتی را تجربه کند که همراه با سختی باشد و بعضاً از دست کسی هم کاری برنیاید. در چنین شرایطی محبین اهل بیت(ع) دست به دامان آن بزرگ گواران می شوند و از آن ها کمک می خواهند. یکی از مهم ترین راه های قربه الی الله شناخت





اُمّه و تبعیت از چهارده معصوم(ع) است. اهل‌بیت(ع) از گوهرهای تابناکی هستند که خداوند آن‌ها را برای هدایت بشریت و برای انسان‌سازی فرستاد و این چهارده نور مقدس، به خوبی ازعهده این امانت بزرگ الهی برآمدند. اُمّه اطهار(ع) همیشه نجات‌بخش انسان‌هایی بودند که دوست داشتند در مسیر مستقیم حرکت کنند مخصوصاً در این قرن، که شیطان‌پرستی و کفر و الحاد توسط ابرقدرت‌ها و استکبار جهانی اشاعه پیدا می‌کند، نور اهل‌بیت(ع) می‌تواند نجات دهنده باشد. اُمّه اطهار(ع) دستگیره‌های نجات و راه‌های هدایت هستند که هر که به آن‌ها توسل پیدا کرد نجات یافت و به خدا رسید و هر که فاصله گرفت هلاک شد. ولایت و امامت به معنای آن است که بعد از رحلت پیامبر(ص) خداوند سبحان مردم را رها نکرد و امامان معصوم ولی و نور خدا در زمین بودند و ولایت فقیه استمرار راه آنان است...

کانال تلگرام: @nasserkaveh44

ارتباط مستقیم تلگرامی: @nasser4496

www.naserkaveh.com



ناصر کاوه



شهداء و اهل بیت (ع)





## • گریه بر سیدالشهدا(ع)

اگر سیدالشهدا (ع) نبود، این نهضت هم پیش نمی برد، سیدالشهدا همه جاهست. کل ارض کربلا یعنی همه جا محضر سیدالشهدا است، همه منبرها محضر سیدالشهدا است، همه محرابها از سیدالشهدا است. امام حسین نجات داد اسلام را، ما برای یک آدمی که نجات داده اسلام را و رفته کشته شده هی سکوت کنیم؟ ماهر روز باید گریه کنیم، ماهر روز باید منبر برویم برای حفظ این مکتب، برای حفظ این نهضت‌ها؛ این نهضت مرهون امام حسین (ع) است.

تیبان آثار مو ضوعی، دفتر  
سوم، ص ۷۶-۷۷



### همه چیز دست امام حسین (ع) است

اومد به خوابم و گفت: مهدی! توی بهشت جمع ما جمعه، ولی ظرفیت شما پایینه، هر چی بگم متوجه نمیشین... گفتم: اندازه ی ظرفیت ما بگو... فکر کرد و گفت: امام حسین(ع) وسط می شینه و ما حلقه می زنیم دورشون و برا آقا خاطره می گیم... بهش گفتم: چه کار کنم تا آقا من رو هم بیاره پیش شما؟ جعفر گفت: مهدی! همه چیز دست امام حسین (ع) هستش، همه ی پرونده ها میاد زیر دست حضرت، آقا پرونده رو نگاه می‌کنه و هر کدوم رو بخواد یه امضاء سبز می‌زنه. بریددامن حضرت رو بگیرید.

خاطره ای از زندگی شهید جعفر لاله

منبع: کتاب خط عاشقی ۱، صفحه ۱۳۳ / راوی: حاج مهدی سلحشور



ناصر کاوه





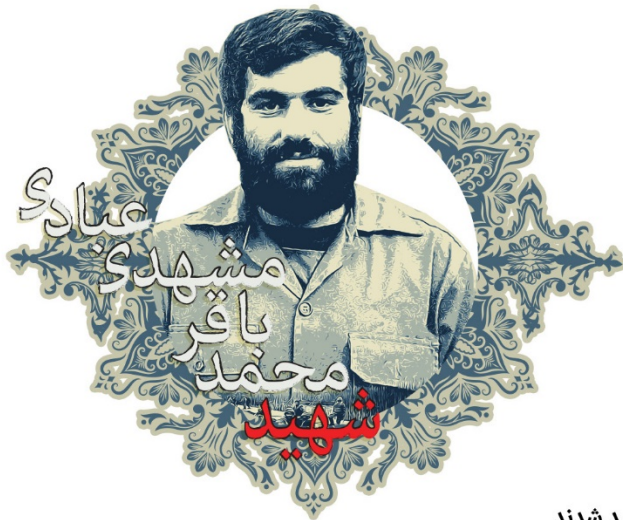
## شہادت مثل امام حسین

توی جادہ خمپارہ ای روی جادہ خورد و سرش قطع شد. بچہ ہا دیدند سر بریدہ اش دارہ یا حسین (ع) میگہ. بعد از شہادت، کولہ پشتی اش رو باز کردند. توی برگہ ای نوشتہ بود: ۱. خدایا! امام حسین (ع) بال لب تشنہ شہید شد منم می خوام تشنہ شہید بشم (وقتی شہید شد تانکرہای آب خالی بود و در خواست آب کردہ بودند) ۲. سر اربابم رو از پشت بریدند، منم می خوام از پشت سرم بریدہ بشہ (میگن خمپارہ از پشت سر بہ شہید خوردہ بود) ۳. سر بریدہ ی مولایم امام حسین (ع) بالای نی قرآن می خوند، من سرش رو نمی دونم، ولی می خوام با سر بریدہ یاحسین (ع) بگم...

خاطرہ ای از زندگی طلبہ ی شہید حسن آقا خانہ  
منبع: سالنامہ عطش ظہور ۱۳۸۵ بہ نقل از سردار کاجی



ناصر کاوہ



### حسین وار شهید شدند

گردان امام حسین (ع) توی محاصره دشمن قرار داشت. دست مشدی عباد فرمانده ی گردان هم قطع شده بود، اما با همون حالت ایستاده و مردونه می جنگید. مشدی عباد به عقب بی سیم زد و گفت: سلام من رو به امام خمینی برسونید و بگید مشدی عباد و نیروهاش حسین وار جنگیدن و حسین وار شهید شدند. جنازه مشدی عباد هم برنگشت. توی وصیت نامه اش نوشته بود: ای کاش وقتی شهید شدم، جسم من رو پیدا نکنند.

خاطره ای از سردار شهید محمد باقرمشهدی عبادی(مشهدی عباد)  
منبع: کتاب سرزمین مقدس، صفحه ۲۰۴



ناصر کاوه



### فرمانده لشکر حضرت رسول

خواب دیدم ابراهیم نوری اتاقی نشسته. گفتم: برادر همت! شما اینجا چی کار می‌کنید؟ برگشت و گفت: همت اسم دنیایی من بود، اسم این دنیای من عبدالحسین شاه زید هستش. بعدها که ابراهیم شهید شد رفتم پیش آقای تا خوابم رو تعبیر کنه. ایشون گفت: عبدالحسین شاه زید یعنی ایشون مثل امام حسین (ع) شهید میشن. مقام‌شان هم مثل زید است که فرمانده لشکر حضرت رسول بود.

خاطره ای از زندگی سردار شهید محمد ابراهیم همت  
منبع: کتاب به مجنون گفتم زنده بمان ۳، راوی: همسر شهید



ناصر کاوه



### زیرنور مهتاب

یک خمپاره درست کنارمان خورد. پرت شدید روی زمین، موتور یک طرف افتاده بود و سید یک طرف! به سید که نگاه کردم صورتش رو به آسمون بود، چشم راستش بیرون آمده بود و خون تمام صورتش را پوشانده بود، دست چپش هم قطع شده بودو فقط با یک مقدار پوست به بدن متصل مانده بود. رفتم زیر بغلش رو گرفتم: سید جان چیزی نیست! می برمت عقب بهداری. خندید و باصدای آرام همیشگی جواب داد: من رو به حالت سجده برگردون. طرف قبله، متمایل به راست! باچشم چپش دنبال کسی می گشت، یک دفعه به نقطه ای خیره شد وگفت: سبحان الله، سبحان الله، الحمدلله رب العالمین... دیدم خودش رو جمع کرد، بدن خونیش می لرزید و می گفت: السلام علیک یاسیدی ومولای یاجدایا! با عبدالله ...

منبع: کتاب شمع صراط ۸



ناصر کاوه





### خواب امام حسین (ع)

حاج آقامدنی توی یکی از جلسات درس شون فرمودند: من توی دو تا موضوع نسبت به خودم شک داشتم: یکی اینکه آیا من سید هستم؟ دوم اینکه آیا لیاقت دارم درراه خدا شهید بشم یا نه؟ پیه شب خواب امام حسین (ع) رو دیدم. آقا اومد بالای سرم دستی روی سرم کشید و فرمود: یابنی انک مقتول یعنی ای فرزندم! تو کشته می شوی. اونجا بود که خیالم راحت شد. باین جمله آقا جواب هردو سوالم رو دادند.

خاطره ای از شهید محراب ایت الله سید اسدالله مدنی  
منبع: کتاب مجمع ملکوتیان، صفحه ۷۶



ناصر کاوه



### اولین کلام

۱۵روز بود که بیهوش افتاده بود روی تخت. گفتند به هوش اومده خودتون روبرسونید. باپدرش رفتیم بیمارستان.انگار داشت اشاره می کرد. تشنه بود.آب که به لبش رسید حالش عوض شد. شاید یاد تشنگی امام حسین(ع)افتاده بود.شروع کرد به یاحسین (ع) گفتن. بعد از ۱۵ روز بیهوشی این اولین کلمه ای بود که به زبون آورد. هنوز داشت یاحسین(ع) می گفت که شهید شد.

برشی از زندگی شهید حسینی پور اسحاق  
راوی:مادر شهید



ناصر کاوه



### نوکر امام حسین(ع)

شهید احمد کاظمی، با اینکه فرمانده نیروی هوایی سپاه بود ولی حواشش به همه چیز بود. از محتوای سخنرانی، مداحی و نماز جماعت تا مراسم های تاسوعا و عاشورا گرفته، تا گذاشتن چند نفر مأمور برای جفت کردن کفش های عزاداران و گرفتن اسفند دم درب حسینیه و... همه جلسه های هیئت ها یک طرف، عزاداری دهه اول محرم یک طرف. خدایی دهه اولی رو سنگ تموم می گذاشت. شهید کاظمی همیشه می گفت: من قبل از اینکه فرمانده نیرو باشم، نوکر امام حسین(ع) هستم.

برشی از زندگی سردار شهید احمد کاظمی - راوی ناصر کاوه



ناصر کاوه



### شیرهمراه گریه برسیدالشهدا(ع)

مادر شهید فاضل صافی می‌گفت: یک روز پشت تلفن به من گفتم: مادر، شیرت بر من حلال باد. شیری که توه‌مراه گریه برسیدالشهدا (ع) به من دادی، مرا به این راه کشاند. من از بچگی به اسلام و قرآن علاقه داشتم و حالا هم که به بیست سالگی رسیده‌ام، خودم به راهی که علاقه دارم، می‌روم، توه‌م راضی باش. گفتم: راضی هستم. برو. خدا پشت و پناهت.

برشی از زندگی شهید فاضل صافی - راوی: ناصرکاوه



ناصر کاوه



## خانه را تبدیل به حسینیه کرد

چند روز قبل از شهادت شهید، ایشان آمد منزل ما تا مادر را ببیند. آمد دست مادر را بوسید و گفت: مادر من خواب دیدم که از دنیا رفته‌ام. در یک قبر تنگ و تاریک و دو ملک غضبناک به شدت وحشتناک از من سوال می‌کردند. آن‌ها با همان صورت ترسناک پرسیدند: چیزی هم برای آخرت داری؟ من هرچه فکر کردم چه بگویم هیچ چیز یادم نیامد. کمی تأمل کردم تا اینکه این جمله به ذهنم آمد که بگویم: من اقامه عزای آقا اباعبدالله الحسین (ع) را کردم و بر امام حسین (ع) گریه‌ها کردم. تا این جمله را گفتم؛ قبر باز و روشن شد و بوستانی در مقابلم ظاهر شد. ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه. شهید طهرانی مقدم همان روز در آنجا برنامه ریزی کرد و زیر زمین منزل مادر را تبدیل به حسینیه کرد. برشی از زندگی شهید حسن طهرانی مقدم - راوی: برادر گرامی شهید



ناصر کاوه



### شرط پاسداری

اولین شرط لازم برای پاسداری از اسلام، اعتقاد داشتن به امام حسین (ع) است. هیچ کس نمی‌تواند پاسداری از اسلام کند در حالی که ایمان و یقین به اباعبدالله الحسین (ع) نداشته باشد. اگر امروز مادر صحنه‌های پیکار می‌جنگیم و اگر امروز ما پاسدار انقلاب مان هستیم و اگر امروز پاسدار خون شهدا هستیم و اگر مشیت الهی برای این قرار گرفته که به دست شما رزمندگان و ملت ایران، اسلام در جهان پیاده شود و زمینه ظهور حضرت امام زمان (عج) فراهم گردد، به واسطه عشق، علاقه و محبت به امام حسین (ع) است.

قسمتی از وصیت نامه شهید مهدی زین الدین



ناصر کاوه





### پای روضه امام حسین (ع)

مادر شهیدان دستجردی می گوید: ۳۳پسر من به نام‌های احمد، محمد و قاسم به شهادت رسیدند. مسجد الهادی (ع) نزدیک خانه‌مان بود و بچه‌هایم را از کودکی به مسجد می‌بردیم. وقتی که به ماه محرم نزدیک می‌شدیم، برای بچه‌ها لباس مشکی می‌گرفتم و پای روضه‌های امام حسین (ع) می‌نشستم؛ آن‌ها هم خیلی ایام عزاداری اباعبدالله (ع) را دوست داشتند. من تمام بچه‌هایم را پای روضه امام حسین (ع) بزرگ کردم.

خاطره ائی از مادر شهیدان احمد، محمد و قاسم دستجردی



ناصر کاوه



## روشنایی قبر

یک شب خواب غلامعلی رجبی را دیدم و از او پرسیدم: چه وضعی داری آنجا؟  
گفت: من در عالم برزخ که وارد شدم، یک چراغ که نمونه‌اش نبود و ندیده‌ام را آورده‌اند و  
در جای من روشن کرده‌اند ولی سیم و کابل ندارد. من به آنان گفتم این چراغ از کجا  
نور می‌گیرد و دارد نورافشانی می‌کند. گفتند از طرف ابا عبدالله الحسین (ع) است.  
گفتند: تعمیم این نور از طرف سیدالشهدا (ع) است.

برشی از زندگی مداح شهید غلامعلی رجبی  
یادواره ذاکران شهید آبان ۹۳-راوی شیخ حسین انصاریان



ناصر کاوه



### فدائی امام حسین(ع)

تنها پسر خانواده بود. هر وقت سراغ رفتن به جبهه را می کرد، مادر مخالف بود. دلش را زد به دریا و رفت جلوی مادر با ادب، نشست و گفت: من رو بیشتر دوست داری یا خدا رو؟ مادر: خب معلومه! خدا رو. امام حسین(ع) رو بیشتر دوست داری یا خدا رو؟ مادر: امام حسین(ع) رو هم برای خدای خودم. پس راضی می شی من شهید بشم و فدای امام حسین(ع) بشم؟ اشک مادرش جاری شد وزیر لب گفت: پسرم فدای امام حسین(ع) این جور مادرش رو راضی کرد و رفت فدای امام حسین(ع) شد.

برشی از زندگی شهید محمد حاج اکبری



ناصر کاوه



## خاک کربلا

اگر من شهید شدم و هنوز راه کربلا باز نشده بود، هر جایی که به زمین افتادم جنازه مرا سوی آقا و کربلایش بچرخانید و به آقا بفرمائید من تا اینجا توانستم پیام، بقیه راه را هم شما تشریف بیاورید و شما از من حقیر قبول بفرمائید...

اگر بی من به کربلا رفتید، از تربت پاک امام حسین(ع) و شهدای کربلا مشتکی خاک به همراه بیاورید و بر گورم بپاشید تا شاید به حرمت این خاک مقدس، خدا مرا بیامرزد...

برشی از زندگی شهید مصطفی ملکی - راوی: ناصر کاوه



ناصر کاوه



### سرلشکر پابره‌نه

از ساختمان عملیات که اومدیم بیرون راننده منتظرما بود. اما عباس بهش گفت: ما پیاده می‌یایم. شما بقیه بچه‌ها رو برسون. دنبالش رفتادم. جلوتر که رفتیم صدای جمعیت عزادار شنیده می‌شد. عباس گفت: بریم طرف دسته عزادار. تا به خودم اومدم که دیدیم عباس کنارم نیست. پشت سر من نشسته بود روی زمین. داشت پوتین‌ها و جوراب‌هاشودرمی‌آورد. بند پوتین‌هاشو بهم گره زد و آویزونشون کرد به گردنش. شده بود خُر امام حسین (ع). رفت وسط جمعیت شروع کرد به نوحه خواندن. جمعیت هم سینه‌زنان راه افتاد به طرف مسجد پایگاه. تا اون روز فرمانده پایگاهی رو ندیده بودم این طوری عزاداری کنه. پای پابره‌نه بین سربازان و پرسنل، بدون اینکه کسی بشناسدش.

برشی از زندگی سرلشکر شهید عباس بابایی - راوی: سرهنگ خلبان فضل الله نیا



ناصر کاوه



### ویژگی شهید مدافع حرم

من نه برای دفاع از دولت سوریه، نه برای دفاع از کشور سوریه، نه مال و نه برای هیچ هدف دیگری اینجا نیستم؛ من تنها برای دفاع از حضرت زینب (س) بجنگ آمده‌ام!... همیشه دائم الوضو بودم. مداحی می‌کردم. اکثر اوقات ذکر سینه زنی هیئت را می‌گفتم. اهل ذکر بودم. گاهی به شوخی می‌گفتم: من ۲۰۰۰ تا یاحسین حفظ هستم. یا می‌گفتم: امروز هزار بار ذکر یاحسین گفتم، عاشق امام حسین و گریه برای ایشان بودم. واقعا برای ارباب با سوز اشک می‌ریختم.

برشی از زندگی شهید مدافع حرم محمد هادی ذوالفقاری



ناصر کاوه



## بوی عطر

بوی عطر عجیبی داشت.  
نام عطر رو که می پرسیدم جواب سربالا می داد.  
شهید که شد توی وصیت نامه اش نوشته بود:  
به خدا قسم هیچ وقت به خودم عطر نزدم هر وقت خواستم معطر بشم از ته دل  
می گفتم: السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین (ع).

برشی از زندگی شهید حسینعلی اکبری



ناصر کاوه





## اوج فداکاری و بخشش

حسینی بودن یعنی اینکه انسان به اوج فداکاری و بخشش و وفاداری و خدمت برسد، بیشترین خدمت و عطا و بخشش از او به دیگران برسد، به بالاترین مرتبه عفو و گذشت برسد. تصور می‌کنید که وقتی عصبانی می‌شوید، خیلی سخت است که از غرور و خودخواهی خود دست بردارید؟ درست است که این کار سخت است، ولی آیا آنچه حسین(ع) انجام داد، برایش سخت نبود؟ بنابراین، در سایه یاد حسین(ع) و در سالگرد شهادت حسین(ع) می‌کوشیم تا دوباره زندگی خود را اصلاح و تنظیم کنیم.

قسمتی از سخنان امام موسی صدر- منبع: کتاب سفر شهادت



ناصر کاوه





## السلام علیک یااباعبدالله حسین(ع)

شتابان برای وضو حرکت کرد. نزدیک بود به منبع برسد که ناگهان گلوله ایی از بالا به طرف زمین سقوط کرد. فلاح نژاد را دیدم که به طرف سنگر می‌آید. چهره اش آرام‌تر از همیشه بود. داخل سنگر شد و من هم به دنبال او رفتم ولی مشاهده کردم که دستش را روی قلبش گذاشته و کمی بعد دیدم دهانش پرازخون است. خودش را به طرف روزنامه‌ای که در سنگر بود، کشاند. دیدم دستش را روی قلبش می‌گذارد و برمی‌دارد و روی روزنامه چیزی می‌نویسد. نگاهم به آن روزنامه افتاد و نوشته خونینش را خواندم که با خون قلبش نوشته بود: السلام علیک یااباعبدالله حسین(ع).

برشی از زندگی شهید شعبانعلی فلاح نژاد

کتاب عوامل معنوی و فرهنگی دفاع مقدس ج ۳، ص ۹۳



ناصر کاوه



### لا یوم کیومک یا ابا عبدالله (ع)

...خبر شهادت بابا که رسید، مادر رفت و دو رکعت نماز خواند و همه‌ی ما را مامانم آرام کرد. خطاب به بابا گفت الحمدلله که وقتی شهید شدی کسی خانواده ات را به اسارت نگرفت و به ما جسارت نمی‌کند. همین یک جمله ما را آنقدر خجالت داد که آرام شدیم. خودش رفت و وقتی مراسم تشییع برگزار می‌شد یک ساعت در قبری که برای بابا آماده کرده بودند ماند و قرآن و زیارت عاشورا خواند...مادر خبر شهادت جهاد را هم که شنید رفت داخل قبر و صورت جهاد را بوسید و گفت: لا یوم کیومک یا ابا عبدالله.

روایتی از پایداری همسر شهید مغنیه و مادر شهید جهاد مغنیه - راوی: فاطمه مغنیه



ناصر کاوه



### مانند مولایش

محمدحسین باغبان، یک ناخنش به خاطر جوشکاری کبود بود، روزهای آخر قبل از عملیات خیبر به همرزمش شفیعی گفت اگر شهید شدم مرا از ناخنم و گودی کف پایم بشناسید. شفیعی دلش لرزید. بارها حسین را دیده بود که باگریه می گفت: خدایا مرا مثل امام حسین (ع) شهید کن. اواخر اسفند، وقتی شفیعی را برای شناسایی شهدا به تعاون لشکر ۱۴ امام حسین (ع) خواستند. حسین را فقط از روی ناخنش و گودی کف پایش شناخت، چون حسین مانند مولایش سر نداشت.

برشی از زندگی شهید محمدحسین باغبان

منبع: سایت لشکر ۱۴



ناصر کاوه



### ذکر یاحسین (ع) آخرین کلام شهید

طالبان وارد خیابان کنسولگری شده بود و هر موجودی را که می‌دیدند، به طرفش تیراندازی می‌کردند. دود ناشی از انفجارهای متعدد، از همه جای شهر سر به آسمان کشیده بود. در کمتر از یک ثانیه، همه بچه‌ها گلوله خوردند. یک تیر هم، خورده بود به پای خودم. در آن لحظه نفسم را در سینه حبس کرده بودم. چند تا از همکاران در دم شهید شده بودند. از سه، چهار نفرشان صدای ناله به گوش می‌رسید. یکی از آن‌ها شهید ناصری بود که بدن مطهر و خونینش افتاده بود روی من. معلوم بود دارد آخرین نفس‌ها را می‌کشد. با همان آخرین رمقش، مشغول شد به گفتن: یاحسین، یاحسین، یاحسین بود و با همان ذکر شهید شد.

روایت آقای شاهسون از آخرین لحظات دیپلمات‌های ایرانی در افغانستان. منبع: فاتحان



ناصر کاوه



## عاشق حسین(ع)

مادر جان تو برایم زحمت بسیار کشیدی. از تو تشکر می‌کنم که در کودکی‌ام مرا به مجلس حسین(ع) می‌بردی و شیری به من میدادی که آمیخته با اشک چشمانت بود و این مسئله مرا امیدوار کرد. از تو می‌خواهم که در شهادت من صبر کنی و مطمئن باش من گریه برای حسین(ع) را بیشتر دوست دارم تا گریه برای خودم را... پدر عزیزم امیدوارم که خون ناقابلی که در راه خدا می‌دهم جبران زحمات شما را کرده باشد و شما هم در قیامت سربلند باشی... دوستان عزیزم در مجالس حسین(ع) شرکت کنید و با واسطه قرار دادن امام نزد خدا ضعف‌های خود را برطرف کنید و از مواضع گناه دوری کنید.

قسمتی از وصیت نامه شهید امیر تهرانی



ناصر کاوه



### سلام بر حسین بابدن قطعه قطعه

از وسط میدون مین صدای انفجار آمد. وقتی رسیدیم شهید سید محمد زینال حسینی هم اونجا بود . دیدیم برادر زینال حسینی از وسط دو تیکه شده پایین تنه اش به کناری افتاده و خون از جسمش فوران می کنه. چندتا بودیم که با احتیاط وارد میدون مین شدیم و به بالای سرش رسیدیم. زینال حسینی با اینکه توی خون دست و پامی زد به ما روحیه می داد و با خنده می گفت برادرها! چیزی نشده! تمام امعاء و احشاء بدنش بیرون ریخته بود. آخرین کلامش با بدن قطعه قطعه سلام بر امام حسین(ع) بود.

برشی از زندگی شهید سید محمد زینال حسینی - منبع الوارثین



ناصر کاوه





### مژده شهادت

خواب امام حسين (ع) رو دیده بود. به حضرت عرض کرد: کاش من هم توی کربلا بودم و شما رو یاری می کردم. امام بهش فرموده بودند: ناراحت نباش! سیدی از نسل ما علیه کفر قیام می کنه، تو در اون جنگ شرکت می کنی و شهید می شی. چهارده سال گذشت. جنگ ایران و عراق شروع شد. باز هم خواب امام حسين (ع) رو دید. آقا بهش فرموده بودند: پسرم! وقتش رسیده که به آرزوت برسی. محمدعلی عزمش رو برای رفتن به جبهه جزم کرد. چیزی از خوابش نگذشته بود که توی جزیره مجنون به شهادت رسید.

برشی از زندگی شهید محمد علی نامور  
منبع: کتاب لحظه های بی عبور



ناصر کاوه





### عزادار امام حسین (ع)

بعد از نماز کارهمیشگی اش خواندن زیارت عاشورا بود. حتی آگه مهمونی بود یا کار داشت یا موقع غذا بود. تا زیارت عاشورا نمی‌خوند نمی‌آمد. شب عاشورا یا توی مراسم دعاگریه اش دیدنی بود. طوری گریه می‌کرد که همه بدنش می‌لرزید. توی عزای امام حسین (ع) سیاه می‌پوشید و در صف اول سینه می‌زد. خیلی‌ها عاشق حاج یدالله بودند. وقت نوحه خونی و عزاداری کارشون شده بود، نشستن کنار حاجی تا از حالت‌های معنویش تأثیر بگیرند..

برشی از زندگی شهید حاج یدالله کلهر



ناصر کاوه



### راه امام حسین (ع)

حضرت آقا گفتن مدافعین حرم دو تاجدارند: ۱. هجرت ۲. جهاد. می گفت: روح الله از درد آدمها دردش می گرفت. نمی تونست بی تفاوت باشه. می گفت: ان شاء الله یه روز حلب میشه شلمچه... اردوی راهیان میریم سوریه و محل شهادت همسرامون رومی بینیم. می گفت: برامون دعا کنید که تو و این راه صبور باشیم... ماهایی که عزیزترین مون و همه چیزمون رو تو راه امام حسین (ع) دادیم... می گفت: اگر یه چیز تو زندگیم باشه که به سبب اون توفیق پیدا کردم که عنوان همسر شهید بگیرم، نماز اول وقتشه.

به این فکر می کردم که او قد کشیده در همین دهه است، که میلیاردها خرج همایش های بی حاصلی کرده اند که نکند تهاجم فرهنگی او و هم نسلانش را به بیراهه ببرد.

راوی: همسر شهید مدافع حرم روح الله قربانی



ناصر کاوه



### سلام برگلوی تشنه حسین (ع)

قلاب آهنی روانداخت روی یخ و کشید. اولین قالب یخ رو از دهانه تانکر، انداخت توی آب. یه نفر از توی صف جماعت معترضش شد که از کله سحر تاحالا واستادم برا دوتا قالب یخ، مگه نوبتی نیست؟ علی گفت: اول نوبت گلوی تشنه پسر فاطمه (س)، بعد نوبت بقیه...  
با صاحب کارخونه یخ شرط کرده بود که شاگردی می کنه، خیلی هم دنبال مزد نیست اما اول یخ تانکر نذری رو میده، بعد بقیه رو. خودش هم با خط نه چندان خوبش روی تانکر نوشته بود: سلام به گلوی تشنه حسین (ع).

برشی از زندگی شهید علی چیت سازبان  
راوی: مادر شهید



ناصر کاوه



### شهیدی که پیکرش سالم بود

مادر شهید نعمتی می‌گوید: موقع دفن محمدرضا، حاج حسین کاجی به من گفت: شما می‌دانید؛ چرا بدن او پس از شانزده سال سالم است؟ گفتم از بس ایشان خوب و با خدا بود. ولی او گفت راز سالم ماندن ایشان در چهار چیز است: هیچ وقت نماز شب ایشان ترک نمی‌شد. دائما با وضو بود. هر وقت زیارت عاشورا خوانده می‌شد، ما با چفیه‌های مان اشک مان راپاک می‌کردیم ولی ایشان با دست اشک هایش را می‌گرفت و به بدنش می‌مالید و مداومت بر غسل جمعه داشت. جالب اینکه جمعه وقتی برای ما آب می‌آوردند، ایشان آب رانمی‌خورد و آن را برای غسل جمعه نگه می‌داشت...

نقل از راپویان فتح



ناصر کاوه



## عشق بازی

داشت رو زمین بانگشت چیزی می نوشت. رفتم جلونظاره کردن چندین مترصدها مرتبه نوشته حسین... حسین... حسین... به طوری که انگشتش زخم شده بود...  
ازش پرسیدن: حاجی چی کار می کنی؟ آن هم عاشقانه جواب داد!  
چون میسر نیست بر من کام او... عشق بازی می کنم با نام او...

برشی از زندگی شهید مجید پازوکی



ناصر کاوه



## فریاد رس

در پشت جنازه‌ام شعارهای حسین(ع)، حسین(ع) و یامهدی(عج) سر دهید تا آقام شب اول قبر به داد من رو سیاه برسد. یک شاخه گل سرخ و یک عکس امام خمینی(ره) در قبرم بگذارید، تا آن‌ها را به مولایم امام حسین(ع) بدهم. اگرچه نمی‌دانم در آن لحظه چه بگویم. اگر می‌شود یک مقدار خاک کربلا در قبرم بگذارید.

برشی از زندگی مداح شهید سردار حسن شیخ آذری



ناصر کاوه



## یا حسین (ع)

توی سردخانه بعد از چندساعت به هوش آمدم؛ مثل کسی که از خواب بیدار می‌شود، چشم‌هایم باز شد با یک چیزی شبیه کفن پیچیده شده بودم. هوا سرد بود و لرزم گرفته بود. با خودم گفتم اگر مرا به بیمارستان امام رضا (ع) می‌برند چرا پتویی رویم نکشیده‌اند تا سرما نخورم. توی همین فکرها بودم، یک‌دفعه از حرف‌هایی که زده می‌شد فهمیدم توی سردخانه‌ام. با تمام وجود گفتم یا حسین (ع). تا گفتم، مرا انداختند و فرار کردند. وقتی به هوش آمدم پدرم بالای سرم بود که هم‌هی ماجرا را برایم تعریف کرد.

روایتی از شهید زنده صادقی سرایانی



ناصر کاوه





### در محضر سیدالشهدا (ع)

دیشب قسمش دادم به شهید حججی. همون دیشب به خوابم اومد. گفتم: کجایی؟ گفت: در محضر سیدالشهدا (ع). یه کم ساکت شد. گفت: جز شهادت هیچی به دردم نخورد. پرسیدم: نماز شب؟ گفت: برای رضای خدا نبود... میدونی فقط چیزی پذیرفته میشه که فقط و فقط برای رضای خدا باشه. دیگه نگذاشت چیزی بپرسم، گفت: شهادت من رو برد بالا. اگه شهید نمی شدم، دستم خالی بود. اگه می مردم بدبخت می شدم، نفس کشیدن هم باید برای رضای خدا باشه. دوباره تأکید کرد: جز شهادتم هیچی به دردم نخورد، اعمال دیگم برای دل خودم بود. آخرش هم گفت: خیلی زود دبر میشه.

راوی: همسر شهید مدافع حرم حسین محرابی



ناصر کاوه



### پرچم حرم امام حسین

محمد جواد توی تبلیغات بود و نقاشی می کشید. قرار شد بارگاه ملکوتی امام حسین (ع) رو روی دیوار نقاشی کنه. نزدیکای غروب کارمون تقریباً تموم شد. محمد جواد در حال رنگ کردن پرچم حرم امام حسین (ع) گفت:  
حیفه! این پرچم باید با قرمز خونی رنگ بشه...  
هنوز جمله اش تموم نشده بود که صدای سوت خمپاره پیچید.  
بعد از انفجار دیدم ترکش خمپاره به سر محمد جواد خورده و خون سرش دقیقاً به پرچم حرم امام حسین (ع) پاشیده.

خاطره ای از زندگی طلبه شهید محمد جواد روزی طلب

منبع: کتاب پرچمی به رنگ خون، صفحه ۸۷



ناصر کاوه



### دست روی سینه

لحظه شهادت ترکشی به پهلویش اصابت کرد. وقتی به زمین افتاد از ما خواست که او را بلند کنیم. روی پایش که قرار گرفت، رو به کربلا دستش را به سینه نهاد و آخرین کلام را بر زبان جاری کرد: السلام علیک یا ابا عبدالله بعد با همون حالت به دیدار ارباب بی کفن خود رفت. توی بهشت زهرا تابوتش رو باز کردند، هنوز دستش روی سینه اش بود...

خاطره ای از زندگی شهید احمد علی نیری  
منبع: کتاب عارفان به نقل از همرمزم شهید



ناصر کاوه



### خواب امام حسین (ع)

شهید سید مجتبی نواب صفوی می گفت:  
خواب امام حسین (ع) رو دیدم.

حضرت بازو بندی روی دست راستم بستند. روی بازو بند نوشته شده بود:  
فدائیان اسلام... به همین خاطر اسم گروهمون شد، گروه فدائیان اسلام...

خاطره ای از روحانی شهید سید مجتبی میرلوحی (نواب صفوی)  
منبع: کتاب نگاهی به زندگی و مبارزات رهبر فدائیان اسلام



ناصر کاوه



## ادب نوکری

داشتم با شهید سعید صفاری صحبت می کردم که مداح شروع کرد به خواندن: السلام علیک یا ابا عبدالله (ع). اشک توی چشمانش حلقه زد. صورتش رو از من برگردوند. داشت گریه می کرد. گفت: الان دارن روضه امام حسین (ع) رو می خونن. حرفامون باشه برای بعد... مادر شهید صفاری که پیکر شهید را دید گفت: برید کنار می خوام با سعیدم تنها باشم. دیدم روپوش رو زد کنار دستاشو آورد بالا و گفت یا زهرا (س) سعید و ناصرم فدای شما و سپس گفت: اللهم تقبل منا. خدایا این قلیل رو از ما قبول کن.

برشی از زندگی شهید سعید صفاری



ناصر کاوه



### سلام امام حسین مهربون

سلام امام حسین مهربون. من دختر یک جانباز هستم. پدرم جانباز موجی است. الان که دارم برای شما نامه می نویسم پدرم خوابیده و آرومه آرومه. وقت هایی که خوابه میام کنارش و باهاش حرف می زنم. امام حسین شنیدم رقیه ی کوچولوت به آسمون ها رفته. می خوام بهتون بگم من حاضرم دختر شما بشم. به جاش حال بابام رو خوب کنید. از شما خواهش می کنم می دونم که خیلی مهربونید امام حسین (ع) عزیزم.

قسمتی از نامه دختر جانباز به امام حسین (ع)



ناصر کاوه



### تولد ابراهیم همت

سال ۱۳۳۳ با همسر، علی اکبر و جمعی زوار حرم امام حسین (ع) راهی کربلا شدیم. من هم باردار بودم. چشم هایم داشت سیاهی می رفت. به خودم که آمدم یک طبیب عراقی بالای سرم بود. بعد از اینکه مرا معاینه کرد گفت: بچه ای که در رحم بوده تلف شده است. مرقد مولا را زیارت کردم. کم کم چشم های اشک آلودم را بر هم گذاشتم و در خواب سنگینی فرو رفتم. و در خواب دیدم بانوی بلند بالا و با وقاری که عیای بلندی بر سر داشت و روی دست های خود طفلی را گرفته بود. آن بزرگوار به سوی من آمد. بی اختیار و از سراج احترام به وی، از جا بلند شدم. پس از عزیمت به شهر رضا فرزندم بدنیا آمد. نامش را محمد ابراهیم گذاشتیم.

برشی از زندگی شهید همت - راوی: مادر شهید



ناصر کاوه





## دل بستگی ندارم

بهش گفتم: پسر! حالا می موندی، بعد از تمام شدن دانشگاهت می رفتی. محمد رضا گفت: مادر! صدای هل من ناصر ینصرنی امام حسین (ع) رو الان دارم می شنوم، بعد شما میگی دو سال دیگه برم؟ شاید اون موقع دیگه محمد رضای الان نبودم... آخرین باری که تماس گرفتم، گفت: مادر! دعا کن شهید بشم. مادر جواب داد: برا شهید شدن باید اخلاص داشته باشی. محمد رضا گفت: این دفعه واقعا دلم رو خالص کردم و هیچ دل بستگی ندارم...

خاطره ای از زندگی شهید محمد رضا دهقان امیری  
منبع: مجموعه خاطرات مدافعان حرم ا، به نقل از مادر شهید



ناصر کاوه



### شهید بی سر

خودش می گفت: دو شب هست که خواب می بینم تکفیری ها روی سینه ام نشستند تا سرم رو جدا کنند. منم فریاد زدم و امام حسین (ع) اومد و فرمود: نترس! درد نداره... عزیزمن! سر تو رو جدا می کنند اما دردی حس نخواهی کرد، چون فرشتگان از هر طرف تو رو در بر خواهند گرفت... چند روز بعد توی عملیات زخمی شد و داعشی ها اسیرش کردند همونطور که توی خواب دیده بود سر از تنش جدا کردند. عزالدین بی سر فقط هفده سالش بود.

خاطره ای از زندگی مدافع حرم شهید ذوالفقار حسن عزالدین  
منبع: کتاب خاطرات مدافعان حرم، صفحه ۲۸



ناصر کاوه



## راه کربلا

اوایل جنگ توی ارتفاعات گیلان غرب بودیم. پاسگاه و جاده های مرزی دست عراق بود. با حسرت به ابراهیم گفتم: یعنی میشه مردم ما راحت از این جاده عبور کنن و به شهرشون برن؟ ابراهیم لبخند زد و گفت: چی میگی؟ روزی میاد که از همین جاده مردم ما دسته دسته به کربلا سفر می کنند... ۲۰ سال بعد وقتی مردم از همان جاده میرفتن کربلا، یاد حرف ابراهیم افتادم.

خاطره ای از زندگی شهید ابراهیم هادی  
منبع: کتاب سلام بر ابراهیم، صفحه ۱۲۷



ناصر کاوه



### راز شهید

در عملیات بدر مقفود گردید. دوازده سال در انتظار بودم. تا اینکه یک روز خبر بازگشت او را دادند. در نزد ما رسم است که بعد از دفن، سه روز قبر به صورت خاکی باشد. شبی در خواب دیدم که چند اسب سوار آمدند و شروع به حفر قبر کردند. گفتم چه کار می کنید؟ گفتند: ما مور هستیم تا او را به کربلا ببریم. گفتم: من دوازده سال منتظر بودم، پس چرا او را آوردید؟ فرمود: باید به کربلا برود. او را آوردیم تا تو آرام بگیری و بعد او را ببریم... بعد از مدتی با ماهنگی، اجازه نبش قبر گرفتیم، اما خبری از جمجمه غلامرضا نبود و شهید به کربلا منتقل شده بود و او در جرگه عاشورائیان ماوا گرفته بود.

راوی: احمد زمانیان پدر شهید - منبع: به نقل از سایت افلاکیان



ناصر کاوه



## واقعه ی عاشورا

وقتی تصمیم به رفتن گرفت من سعی کردم مانع او شوم، اما قبول نکرد. گفتم: حداقل صبر کن و یه مدت دیگه برو. چون قرار بود تا مدت کوتاهی دیگر فرزند دوم من به دنیا بیاید. اما علی به هیچ وجه کوتاه نیامد و حرف هایی به من زد که هر منطق و استدلالی در مقابل آن رنگ می باخت. به من گفت: واقعه ی عاشورا را فراموش نکن که خیلی ها بهانه ها آوردند و زمانی که باید شتاب میکردند وظیفه ی خود را به بعد موکول کردند و گفتند بعدا اقدام می کنیم اما آنها بعدا هرگز فرصت پیوستن به قافله کربلا را پیدا نکردند. در واقع همین بهانه ها زمین گیرشان کرد.

برشی از زندگی شهیدمدافع حرم علی کنعانی

راوی: همسر شهید



ناصر کاوه



### ترتیب اباعبدالله (ع)

کمی خاک تربت اباعبدالله (ع) را با مقداری خاک به جا مانده از استخوان های شهدا را در هم آمیخته بود. بوی عجیبی داشت. می گفت: درجییم عطرنمی گذارم که مبادا بوی خوش آن را از بین ببرد.

قبل از هر سخنرانی آن رابه مشام می کشید و بر صورت و لب هایش می مالید. انگار مست می شد. صحبت هایش همیشه دردل ها نفوذ می کردومی گفت: لبهام راکه به خاک شهدا تبرک می کنم، خودشون حرف هایی رو که باید بزنم به زبونم جاری می کنن

برشی از زندگی شهیدحاج عبدالله ضابط  
کتابشیداییمجموعه خاطرات علمدار روایت گری



ناصر کاوه



### چله زیارت عاشورا

یکی از بچه های با صفای گردان ما هر روز بعد از نماز صبح زیارت عاشورا می خواند. نیتش هم این بود که خدا دعاش رو مستجاب کنه و شهید بشه. می گفت: نذر کردم چهل روز زیارت عاشورا بخونم تا شهید بشم، اگه توی چهل روز اول شهید نشدم دوباره می خونم، اونقدر چله می گیرم تا شهید بشم روز چهارم کار فیصله پیدا کرد و دعاش مستجاب شد. شهید شد و کار به دور دوم هم نرسید.

برشی از زندگی شهید مهدی سیفی  
راوی: ناصر کاوه



ناصر کاوه





### همنشین با ارباب

مهدی هم بچه پولدار بود هم زیبا. همیشه بعضی دخترها مزاحمش می‌شدن اما قلبش فقط لبریز از عشق به خدا و اهل بیت (س) بود. و اصلاً عشق زمینی را حساب نمی‌کرد. آخرش هم حساب فیس بوکش را مسدود کرد و هم خط تلفن همراهش را عوض کرد. هر روز صبح هم زیارت عاشورایش رو فراموش نمی‌کرد. سرانجام با همین زیارت عاشورا و دل پاکش کربلائی شدو به شهادت رسید...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم شهید مهدی مدنی



ناصر کاوه



## زیارت عاشورا

مدتی بود که توی پیچ و خم زندگی و ناملایمات حسابی کم آورده بودم و تقریباً خانه نشین شده بودم. یک روز حاج آقا ابوترابی (که دوست دوران اسارتم بود) به دیدنم اومد و گفت: عباس! میدونی چرا اینجور شدی؟ چون تو از قرآن و دعا و زیارت عاشورا فاصله گرفتی، همین زیارت عاشورا و امثال اون بود که من و تو، و خیلی های دیگه رو زیر دست جلادان صدام زنده نگه داشت.

خاطره ای از زندگی سید آزادگان سید علی اکبر ابوترابی  
منبع: کتاب فانوس زائر، صفحه ۸۷



ناصر کاوه



### يك قطره اشك

همگی را شفاعت خواهیم کرد. مرا در هیئت ها فراموش نکنید. شما را هم سفارش می‌کنم به شرکت در مراسم های عزاداری امام حسین(ع) که بلا را دفع می کند. اشك بر امام حسین(ع) کلید پیروزی است. اگر گاهی در هیئت ها يك قطره از اشك برای ارباب رابه من هدیه کنید از همه چیز برایم بالاتر است، آنقدر که این يك قطره اشك را به تمام بهشت نمی فروشم. اگر به من اجازه داده شود به دنیا رجوع کنم وبه شما سر بزنم، فقط دوست دارم در هیئت ها وروضه ها شرکت کنم.

قسمتی از وصیت نامه شهید غلامعلی رجبی



ناصر کاوه



### هوس روضه امام حسین(ع)

برادرهای اسیرم راداردوگاه می دیدم که دست بسته و اسیرند. نمی خواستم جلوی دشمن ضعف نشان دهم. عنوان بنت الخمینی و ژنرال به من جسارت و جرأت بیشتری می داد. اما از سرنوشت مبهمی که پیش رویم بود می ترسیدم. نمی توانستم فکر کنم چه اتفاقی ممکن است برای ما بیفتد. توی اسارت آن هم من، یک زن تنها دلم هوس روضه ی امام حسین(ع) را کرده بود. دوست داشتم یکی بنشیند و برایم روضه عصر عاشورا بخواند. در دوران اسارت خودم را سپردم به حضرت زینب(س).

کتاب من زنده ام، خاطرات دوران اسارت معصومه آباد



ناصر کاوه



### گریه برا امام حسین

چشماش مجروح شد و منتقلش کردند تهران، محسن بعد از اینکه دکتر چشماش رو معاینه کرد، پرسید: آقای دکتر مجرای اشک چشمم سالمه؟ می تونم دوباره با این چشم گریه کنم؟ دکتر پرسید: برا چی این سوال رو می پرسی پسر جون؟ محسن گفت: چشمی که برای امام حسین(ع) گریه نکنه، به درد من نمی خوره...

برشی از زندگی شهید محسن درودی  
منبع: ماهنامه فکه، شماره ۱۲۶، ص ۱۰۷



ناصر کاوه



## لب تشنه

یکبار در عملیاتی بنا به مصلحت قرار شد عقب‌نشینی کنیم. اما قلبا ناراحت بودیم. همین که برمی‌گشتیم، دیدیم که نمی‌توانیم قدم از قدم برداریم. خیلی درد داشتیم. حبیب محمدی متوجه شده بود و با آن صدای پرسوز شروع به روضه‌خوانی کرد. غوغایی به پا شد که نپرس. حبیب هم گریه می‌کرد. روضه که تمام شد، چنان دل‌ها آرام شد که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. دوباره حرکت کردیم. مگر می‌شود انقدر سبک بال شد...

برشی از زندگی مداح شهید حبیب محمدی  
راوی: ناصر کاوه



ناصر کاوه



## اشک ها

زمانی که در دمشق بودیم نیروهای فاتحین به شوخی به امیر می گفتند. محاسنت را کوتاه کن! اگر دست داعش اسیر شوی محاسنت را می گیرند سرت را می برند. شهید سیاوشی می گفت:

این اشک ها و گریه هایی که برای امام حسین (ع) کرده ام به محاسنم ریخته شده است... من محاسنم را نمیزنم و خود ارباب نمی گذارد این سرمن دست داعشی ها بیفتد.

برشی از زندگی شهید مدافع حرم شهید امیر سیاوشی  
منبع: کانال خاکی ها



ناصر کاوه





## یک روزه

بعد از مرگم به پدرم توصیه می‌کنم که مانند اربابم حسین (ع) صبر کند و بیتابی نکند و خوشحال باشد که در راه خدا جان دادم و همین‌طور مادرم به مدد اسوه‌ی صبر و استقامت در کربلا حضرت زینب (س) صبور باشد چون با گریه‌هایش مرا شرمند می‌کند. هر وقت بر سر قبرم آمدید سعی کنید یک روزه از حضرت علی اکبر (ع) و یا حضرت زهرا (س) بخوانید و مرا به فیض بالای گریه برسانید.

فرازی وصیت نامه شهیدمدافع حرم حسین معزغلامی



ناصر کاوه



## روضه

سفره که پهن میشد تا همه نمی یومدند و دعای سفره خوانده نمی شد، عمو حسن نمی داشت کسی به غذا دست بزنه. بعد از غذا هم بچه ها رو مجبور می کرد تا دعا کنند، و گرنه نمیداشت کسی بلند بشه...  
هرکس مریض می شد عمو حسن وسط دو نماز برایش روضه می خواند.

خاطره ای از زندگی شهید حسن امیری (عمو حسن)  
منبع: یادگاران ۱۵ کتاب عمو حسن، صفحات ۲۶ و ۴۴



ناصر کاوه



## گریه کن امام حسین(ع)

گریه کن امام حسین(ع) بود. از اونایی که گریه کردنش با بقیه فرق می کرد. وقتی از مجلس روضه امام حسین(ع) می آمد بیرون چشمانش سرخ شده بود، از بس گریه می کرد. کارهایش طوری تنظیم می شد که به روضه امام حسین(ع) برسه. هر جا روضه وعزاداری بود می دیدیش زیارت عاشورا می خونده، روزی چندبار. تو عملیات بدر یه تیر خورد توی قلبش و افتاد تو بغل من و چه زیبا با ذکر امام حسین(ع) شهید شد.

برشی از زندگی شهید محمود حقی زاده

راوی: ناصر کاوه



ناصر کاوه



### روضه امام حسین(ع)

صفر فرمانده گردان لشکر عاشورا می‌گفت: آقا مهدی ما افتادیم تو محاصره، چه کار کنیم؟ عراقی‌ها هم از آخر کانال آمدند دارن تیر خلاصی می‌زنن. آقا مهدی باکری گفت: صفر جان من هیچ کاری نمی‌تونم بکنم. صفر گفت می‌تونم یه خواهشی بکنم!؟ گفت چیه؟ گفت: برای ماروضه امام حسین(ع) بخونیداز پشت بی‌سیم. آقا مهدی برای صفر و نیروهایش روضه می‌خوندن و صفراونور بی‌سم داشت گوش می‌داد. چند دقیقه نگذشته بود که صفر گفت آقا مهدی اومدند بالا سرمن خداحافظ... یا حسین(ع).

راوی: حاج حسین یکتا



ناصر کاوه



### باشک شهادتش را گرفت!

شهید بسیجی علی مرتضوی، آنقدر سریع آمدورفت که چشمان خیلی‌ها در راهش باز ماند. علی که هنوز اشک‌هایش در عزاداری هاو سینه زنی‌هایش برای آقا امام حسین(ع) که گاه تا مرز بیهوشی پیش می‌رفت از یادمان نرفته است. سرانجام اوسر به راه مقتدایش نهاد. هرگز فراموش نمی‌کنم آنقدر روز و شب برای مولایش گریه کرد تا باشک، شهادتش را از امام حسین(ع) گرفت.

برشی از زندگی شهید علی مرتضوی  
راوی: ناصر کاوه



ناصر کاوه



## دستمال اشک

حدود ۲۴ سال پیش، مهدی به همراه تعدادی از دوستانش به دیدن آیت الله حق شناس رفته بودند که آیت الله از بین دوستانش، فقط به مهدی یک دستمال داده و گفته بود اشک‌هایی که برای امام حسین (ع) می‌ریزی را با این دستمال پاک کن و آن رنگه دار تا در کفنت بگذارند. به دوستانش هم گفته بود که احترام این آقا را خیلی داشته باشید. بار دیگر که به دیدن ایشان رفته بودند، آیت الله به محض این که مهدی رامی‌بیند، گریه می‌کند.

برشی از زندگی شهید مدافع حرم مهدی عزیزی



ناصر کاوه



### او را در خواب می بینم

زمانی که در معراج شهدا چهره آرام او را دیدم که خوابیده، او را بوسیدم. یک هفته بعد خواب امین را دیدم که گفت: مامان من که خواب نبودم، وقتی من را بوسیدی تو را نگاه می کردم. خیلی وقتها چشمم را که می بندم و باز می کنم امین را پیش رویم می بینم. وقتی روضه امام حسین (ع) و حضرت زینب (س) را گوش می دهم، داغ فرزندم را فراموش می کنم. روزی بر سر مزارش روضه می خواندم که صدای امین را از پشت سرم شنیدم که گفت: مامان. پشت سرم را نگاه کردم، هیچ کس در گلزار نبود. امین برای من زنده است.

برشی از زندگی شهید مدافع حرم امین کریمی - راوی: مادر شهید



ناصر کاوه





## انا زائر الحسین (ع)

با یه عده طلبه آمدند قم. همه شهید شدند الا محسن. خواب امام حسین (ع) رو دیده بود. آقا بهش گفته بود: کارهات رو بکن این بار دیگه بار آخره. یه سربند داده بود به یکی از رفقاش، گفته بود شهید که شدم ببندیش به سینه ام. آخه از آقا خواستم بی سر شهید شوم. با چند تا از فرمانده ها رفته بود تو دیدگاه. گلوله ۱۲۰ خورده بود وسط شون. جنازه اش که اومد، سر نداشت. روی سربندش نوشته بود: انا زائر الحسین (ع)

برشی از زندگی شهید محسن درودی



ناصر کاوه



### همچون حضرت عباس(ع)

ای عاشقان اهل بیت رسول الله! من خیلی آرزو داشتم که ۱۴۰۰ سال پیش بودم و در رکاب مولایم امام حسین(ع) می‌جنگیدم تا شهید شوم و حال، وقت آن رسیده که به فرمان مولایم امام خاتمه‌ای لبیک گفته و از اهل بیت پیامبر دفاع بکنم. لذا به همین منظور عازم دفاع از حرمین به سوریه می‌شوم و آرزو دارم همچون حضرت عباس(ع) در دفاع از خواهر بزرگوارشان شهید بشوم.

فرازی از وصیت نامه شهید مدافع حرم، حامد جوانی



ناصر کاوه



## ابوالفضلی ها

...به بچه ها گفتم: اگر شهید دیگری به نام ابوالفضل پیدا شد طلائیّه گوشه ای از حرم عباس است. کار را دوباره شروع کردیم. چند بیل زدیم. بچه ها ریختند داخل گودالها و فریاد زدند! ابوالفضل! پریدم پایین دیدم دست یکی از بچه ها یک دست بریده است. از محلی که دست افتاده بود آب زده بود بیرون!

فکر کردیم اب قمقمه است. ولی قمقمه اش خشک خشک بود. آرام آرام شهید را بیرون آوردیم. هویت پلاکش را استعلام کردیم اعلام کردند: اسمش ابوالفضل خدایار بود. از گردان امام محمدباقر (ع) گروهان حبیب. حسابی ذوق زده شدیم...

برشی از زندگی ابوالفضل خدایار - راوی از رزمندگان گروه تفحص شهدا



ناصر کاوه



### اهتزاز پرچم یا ابوالفضل (ع)

تاسوعای سال ۹۲ بود. پرچم سیاهی تو دستش بود و می گفت: خودم از بالای اون ساختمون پایینش آوردم. به اون ساختمون نگاه کردم دیدم پرچم سرخ یا ابوالفضل رو جاش به اهتزاز در آورده. رسیدیم خیابون جلوی حرم که دو سال احد الناسی جرات رد شدن ازش رو نداشت. و تک تیراندازها حسابش رو می رسیدند و حالا با تلاش محمود رضا و دوستاش، امن شده بود. السلام علیک یا سیدتنا زینب (س).

برشی از زندگی شهید محمود رضا بیضایی  
راوی: همرمزم شهید



ناصر کاوه



### سینه زن

هر وقت حمید آقا از هیئت برمی‌گشت من و مادرش می‌گفتیم کمتر سینه بزَن. سینه ات درد می‌گیره. ولی به مامانش لب‌خند می‌زد و می‌گفت: من بهت قول میدم این سینه که برای اباعبدالله سینه زده روی آتیش جهنم رو نمی‌بینه...  
بعد شهادت تعجب کردم... آقا حمید دست‌ها و پاهاش و شکمش و سمت چپ صورتش پر بود از ترکش‌های ریز و درشت که باعث شده بود به شهادت برسه مثل حضرت عباس (ع). ولی تنها جایی که سالم بود قفسه ی سینه اش بود!

برشی از زندگی شهید مدافع حرم حمید سباهکالی مرادی



ناصر کاوه



### پیروی از عباس

قرار بود با چراغ مخصوص، راه را به بچه ها نشان دهد... چراغ به دست راستش بود که تیری به دستش خورد. گفتیم: چراغ راهش کن! گفت: نه، من راهنما هستم! با دست چپ، چراغ را گرفت؛ تیری به پهلوش نشست، باز هم کوتاه نیامد! تیر بعد به دست چپش خورد. چراغ را به دندان گرفت!  
تیر بعد به فکش خورد؛ چراغ که افتاد خودش هم افتاد!

خاطره ای از شهید اسماعیل مسعودی



ناصر کاوه



### سینه زن ابوالفضل(ع)

رفته بودم یکی از بیمارستان های شیراز برای عیادت مجروحینی که از عملیات فاو آورده بودند. به من گفتند: اینجا مجروحي بستری است که حافظه اش را از دست داده، فقط می‌دانند اسمش ابوالفضل. رفتم دیدنش تا دیدم شناختمش. گفتم: این مجروح اسمش عباس است نه ابوالفضل. گفتند: ما هراسمی که آوردیم عکس العمل نشان نداد. اما وقتی گفتیم ابوالفضل شروع کرد به سینه زدن. فکر کردیم اسمش ابوالفضل است. گفتم: عباس میون دار هیئت بود. آنقدر با اسم ابوالفضل سینه زده بود که این کار شده بود ملکه ذهنش. همه چیز رو فراموش کرده بود الا سینه زدن با اسم حضرت ابوالفضل(ع) را.

برشی از زندگی شهید عباس مجازی  
منبع: کانون فرهنگی شهید علم الهدی



ناصر کاوه





## آرامش خاص

بعد از دیدن پیکرش بار دیگر در خواب به سراغم آمد و گفت چرا این قدر ناراحتی، من در آنجا زغصه‌هایی که تو با دیدن جنازه ام می خوری، معذبم. بعد با حالتی خاص گفت باور کن قبل از شهادتم تعداد زیادی تانک عراقی را منهدم کردم و لحظه‌ی شهادت هیچ چیز نفهمیدم چون حضرت ابوالفضل (ع) در کنارم و امام زمان (عج) بالای سرم نشسته بودند. آن خواب، آرامش خاصی به من داد. فهمیدم که شهدا پس از شهادت هم در زندگی، حضوری عینی دارند.

برشی از زندگی شهید دکتر احمد رحیمی؛ هفته‌ی راوی همسر نامه‌ی  
مجله پرتو سخن/سال هشتم/ش/۳۶۹



ناصر کاوه



### رمز عملیات

تا رمز عملیات یا ابوالفضل (ع) رو به احمد گفتم: دیدم داره آب قمقمه اش رو خالی می کنه روی خاک. باتعجب گفتم:  
احمد پانزده کیلومتر راهه! چرا آب رو می ریزی؟  
گفت: مگه نگفتی رمز عملیات یا ابوالفضل العباس (ع) است.  
من شرم می کنم با اسم آقا برم عملیات و باخودم آب ببرم.

برشی از زندگی مداح شهید احمد کیائی



ناصر کاوه



### مانند حضرت ابوالفضل (ع)

با ابوالفضل شفیعی دوست وهم محله ای بودم. صبح عملیات خیبر پیکر غرق خونش رودیدم. با بچه ها دورش حلقه زدیم. دو دستش قطع شده وتامام بدنش پر از تیر وترکش بود. وصیت نامه اش هم توی جیبش قرار داشت. باز کردیم و دیدیم نوشته: خدایا! دوستت دارم همان طور که اسمم روا بوالفضل (ع) گذاشتند، مانند حضرت ابوالفضل (ع) شهید شوم.....

برشی از زندگی شهید ابوالفضل شفیعی - منبع: سایت تبیان



ناصر کاوه



### ای سقای تشنه لب، ابوالفضل (ع)

هر روز وقتی برمی‌گشتیم بطری آب من خالی بود. اما بطری مجید پازوکی پر بود. نزدیک ظهر مجید بلند شد. مرتب می‌گفت پیدا کردم؛ این همون بلدوزره. یک خاکریز بود که جلویش سیم خاردار کشیده بودند. روی سیم خاردار دو شهید افتاده بودند و پشت سر آنها هم ۱۴ شهید دیگر بود. مجید بعضی از آنها را به اسم می‌شناخت. مخصوصاً آنهایی که روی سیم خاردار خوابیده بودند. دیدم مجید بطری آب را برداشت و روی دندان‌های جمجمه‌ها می‌ریخت و گریه می‌کرد و می‌گفت:

بچه‌ها ببخشید اون شب بهتون آب ندادم. به خدا نداشتم...

برشی از زندگی شهید مجید پازوکی



ناصر کاوه



### روضه علمدار کربلا

موقع روضه خونی که میشد سفارشش روضه علمدار کربلا. خیلی عاشق حضرت ابوالفضل (ع) بود. بعد هم آنقدر گریه می کرد که نزدیک بوداز حال بره. این یک بیت شده بود تموم خواسته اش بود: دوست دارم دستم افتد تا مگر دستم بگیری لحظه ای پیشم نشینی تا سپند آسا بمیرم. آرزوش برآورده شد. هم دستش قطع شدوهم به شهادت رسید.

برشی از زندگی شهید علیرضا کریمی  
راوی علی طاهری، پسرعموی شهید



ناصر کاوه



## دلم هوای عباس کرده

اومدگفت:خیلی دلم گرفته.روضه می خونی؟شایددیگه فرصت نباشه!گفتم:بروشب عملیاته!  
خیلی کاردارم!رفت وبادوستش برگشت! اصرارکه فقط چنددقیقه!سه تایی نشستیم.گفتم:چه  
روضه ایی؟گفت:دلم هوای عباس(ع)کرده!منم شروع کردم! ای اهل حرم میرعلمدار نیامد.  
علمدار نیامد! سقای حرم سیدوسالار نیامد.علمدار نیامد! کلی وقت با همین دو بیت گریه  
کردند. رهاشون کردم به حال خودشون! عملیات شروع شد...  
بی سیم زدم وضعیت شون و پیرسم گفتمند : چند لحظه قبل شهید شده.

روایتی از شهیدابوالفضل سرآبادانی



ناصر کاوه



### همچون ابوالفضل (ع)

او را راهی کردم. پنج سال تمام مقیم جبهه ها بود. بار آخری عملیات بدر بود. یک دکل مخابراتی خراب می شود، باینکه تازه از خط برگشته بود ولی داوطلب می شود که آن را تعمیر کند که خمپاره ای کنارش می نشیند. ترکش یک چشم و یک دستش را به شدت مجروح کرد و دست دیگرش همچون حضرت ابوالفضل (ع) از تن جدا می کند. چند روزی تهران بستری بود. برادرش به ملاقتش رفت. وقتی برگشت عنایت شهید شده بود و انگشتر عقیقش را به برادرش داده بود که این رایادگاری بدهد به مادرش!

برشی از زندگی شهید عنایت اله روغنیان



ناصر کاوه





### عباس جبهه

مانده بودیم وسط میدان مین. همه مجروح بودند و خسته به رزمنده زخمی چند متر آن طرف تر از من افتاده بود. دست و پایش را روی زمین می کشید. انگار دردش شدید شده بود. با آرنج خودش را کشید جلوتر. کم کم از من دور می شد. فکر کردم می خواهد از میدان مین خارج شود. گفتم: با این همه درد چرا این قدر به خودت فشار می آوری؟ گفت: چند تا مجروح دیگر آن طرف هستند. من هم چند دقیقه بیشتر زنده نیستم. می خواهم ققمه ی آبم را برسانم به دست آنها.

خاطره ای از شهید ابراهیم هادی کتاب  
منبع: خدمت از ما ست. ص. ۸۲



ناصر کاوه



### عنایت حضرت ابالفصل(ع)

یک گلوله خورده بود تووی بازوش. دکتر عکس گرفت و به او گفته بود: گلوله بین استخوان و گوشت گیر کرده و خیلی خطرناکه. و حتماً باید عمل بشی. ولی عبدالاحسین فقط می‌خواست تا عملیات شروع نشده، خودش را برساند به منطقه. ولی دکتر این اجازه را به او نداده بود. متوسل به اهل بیت(ع) شده بود که حضرت عباس(ع) می‌آیند. دست می‌برند طرف بازویش، چیزی بیرون می‌آورند و می‌فرمایند: بلندشو، دستت خوب شده. مجبور شده بود موضوع شفای خود را به دکتر بگوید. دکتر گفته بود: تا از دستت عکس نگیرم، نمی‌گذارم بری. عکسش را گرفته و هیچ اثری از گلوله ندیده بود. دکتر او را با گریه بدرقه کرده بود.

منبع: کتاب ساکنان ملک اعظم ۲/ص ۷۵



ناصر کاوه



## سقا

سقا صدایش می کردند به مادر گفته بود: می خوام اونجا سقا باشم. همیشه قبل از خودش به رزمنده ها آب تعارف می کرد. سر سفره ناهار و شام هم دنبال پارچ های آب می دوید و وقت و بی وقت به آنها آب تعارف می کرد. حتی آب قمقمه اش را هم در راهپیمائی ها می بخشید. سرانجام تشنه لب شهید شد؛ همان طور که آرزو داشت....  
قرآن بر سر، بدرقه ام کردی که سلامت بروم و برگردم! اما مگر می شود سرعیز زهرا (س) بر نیزه و عزیز تو به سلامت باشد؟ می روم که سر بدهم.... که تا سربلند شوی نزد زهرا (س).

برشی از زندگی شهید صمد کاظمی



ناصر کاوه



### یا حضرت ام البنین (ع)

او می گوید مدت زیادی بود که از بچه هایمان که در عراق بودند، خبر نداشتیم. با توجه به خوابی که دیدم، مطمئن شدم بچه هایم شهید شده اند. یکبار حضرت ام البنین (ع) به خوابم آمد و به من گفتند ۴ پسر توهم شهید شده، ۴ پسر من هم شهید شده است. من در حالی که چادر خانم را گرفته بودم، می گفتم: خانم، من هم ام البنین ام با صدای بلند فریاد می زدم؛ به او گفتم: خب، حالا که من ام البنین هستم، از صبرت به من هم بده. شوهرم با فریادهای من از خواب بیدار شد و مرا هم بیدار کرد؛ بعد از دیدن این خواب هم بی تابی ام نسبت به بچه هایم کمتر شد و دلم آرام گرفت. طوری که گاهی مردم می گویند چطور عکس بچه هایت را مقابلت می گذاری و حرف می زنی؟

خاطره ای از بشری ماهان - راوی رضا رسول زاده



ناصر کاوه



## یازینب(س)

زمانی که در معراج شهدا چهره آرام او را دیدم که خوابیده، او را بوسیدم. یک هفته بعد خواب امین را دیدم که گفت مامان من که خواب نبودم. وقتی من را بوسیدی تو را نگاه می‌کردم. خیلی وقت‌ها چشمم را که می‌بندم و باز می‌کنم امین را پیش‌رویم می‌بینم. وقتی روضه امام حسین(ع) و حضرت زینب(س) را گوش می‌دهم، داغ فرزندم را فراموش می‌کنم. روزی بر سرمزارش روضه می‌خواندم که صدای امین را از پشت سرم شنیدم که گفت مامان. پشت سرم را نگاه کردم. هیچ‌کس در گلزار نبود. امین برای من زنده است.  
راوی مادر شهید مدافع حرم امین کریمی



ناصر کاوه



### غمگین مباشید

خوش ندارم که این شادمانی را با لباس های سیاه و غمگین بینم، غم اگر هست برای بی بی جان حضرت زینب (س) باید باشد، اشک و آه و ناله اگر هست برای ارباب مان ایاب عبدالله الحسین (ع) باید باشد و اگر دل تان گرفته روضه ایشان را بخوانید که منم دلم برای روضه ارباب و خانم جان تنگ است. اما چه خوشحالی بالاتر از اینکه فدایی راه این بزرگواران شویم. پس غمگین مباشید.

فرازی از وصیت نامه شهید مدافع حرم، رسول خلیلی



ناصر کاوه



## یازینب (س)

بنت الهدی بسیار فداکار بود و با تمام توان خود برای برافراشتن پرچم حق و اسلام می کوشید. همواره به زنان می گفت: اسلام غریب است و دلسوز کم دارد با همه ی وجود در راه این هدف جلو رفت، تا به شهادت رسید. بعد از این که صدام ایشون رو شهید کرد، یه عده بهش گفتند: چرا خواهر صدر رو به قتل رسوندی؟ صدام هم در پاسخ گفت: من قضیه ی حسین (ع) در کربلا رو تکرار نمی کنم. زینب (ع) بعد از برادرش زنده ماند، و یزید و آل امیه رو رسوا کرد.

برشی از زندگی شهیده سیده بنت الهدی صدر  
منبع: نشریه شاهد یاران، شماره ۱۸



ناصر کاوه





### فدائی زینب (س)

سال اول دبیرستان بیماری عجیبی گرفت. دکتر ها بعد از یک ماه بستری شدن، گفتند: رضا فلج شده، کم کم فلج شدنش از پاها به بالا رفته بود و به قلبش رسیده بود و جانش را تهدید می کرد... بعد از قطع امید پزشکان، گفتم هیچکس مصیبت زده تر از حضرت زینب (س) نیست، نذر عمه ی سادات کردم، تا رضا خوب شود برای خودشان. یک روز در کمال ناباوری دیدم رضا دست به دیوار گرفت و راه رفت. آن روز زینب کبری پسرم را شفا داد، و امروز رضا فدائی زینب (س) شد.

خاطره ای از زندگی شهید مدافع رضا کارگر برزی  
منبع: کتاب مدافعان حرم، ص ۱۱۵



ناصر کاوه



### جواب حضرت زینب (س) باتو

دو سالی می شد که می رفت سوریه و برمی گشت. تماس گرفتند و گفتند جبار اوضاع خوب نیست و دوباره برگرد سوریه. من و دخترم اصرار کردیم که نرود. دخترم دستش را گرفت و گریه می کرد. عصبانی شد ساکش را انداخت زمین و گفت من نمی روم ولی جواب حضرت زینب (س) با تو و دخترت. گفتم: فاطمه ما را با حضرت زینب روبه رو کرد چیزی نگو. وقتی رسید فرودگاه تماس گرفت گفتیم خیالت راحت ما راضی شدیم برو ان شاء الله مثل دفعات قبل سالم برگردی. خودش هم به دوستانش گفته بود این رفتن بازگشتی ندارد.

برشی از زندگی شهید جبار دریساوی  
راوی همسر شهید



ناصر کاوه



### بانوفاطمه یاسین، همسر سید حسن نصرالله

محمد هادی، فرزند بزرگ سید حسن نصرالله در سال ۱۹۹۷ در درگیری با نظامیان اسرائیل در جنوب لبنان، شهید شد. مادر سید محمد هادی در پاسخ به این سؤال که آیا به هنگام تنهائی در خانه برای فرزندش گریه می‌کند یا نه، می‌خندد و می‌گوید: تاکنون گریه نکرده‌ام و تظاهر به گریه هم نمی‌کنم. صبر و شکیبایی نعمتی ارزشمند است که خداوند به من ارزانی داشته است. از خدا می‌خواهم که این نعمت را از من دریغ نکند. حضرت زینب(س) با از دست دادن برادران و اهل بیتش اراده‌اش را از دست نداد. او در برابر فاجعه کربلا صبر و شکیبایی نشان داد.

برشی از زندگی شهید محمد هادی نصرالله - منبع: سایت صوت المستضعفین



ناصر کاوه



### صبح روزشهادت

صبح روزشهادت داخل حرم حضرت زینب(س)، پس از نماز صبح، رو به آسمان می کنه و خطاب به خانم می فرماید:  
خداپامیشه که ازاین پانزده سال مداحی که کردم، فقط یکیش را قبول کنی و شب شهادت حضرت زهرا(س) شهیدم کنی!... و همان روز، چه زیبا به شهادت میرسد.  
نحوه شهادت ایشان اصابت ترکش ترکش به بازو و پهلویش بود.

برشی از زندگی مداح شهید مدافع حرم حجت اشرفی  
راوی همسر شهید



ناصر کاوه



## زینب بابا

زینب باقری دختر شهید مدافع حرم عبدالله باقری فقط چهار سال سن داشت. درک شهادت پدر برای یک دختر خردسال، سخت است. مادر زینب می‌گوید: ما به زینب می‌گوییم که بابا بهشت است. او می‌گوید: خب برویم بهشت. یا گاهی هم می‌پرسد:

بهشت تلفن ندارد تا من با بابا حرف بزنم؟

آخرین مرتبه ای که زینب با بابایش تلفنی حرف زد، بابا به او گفته بود:

«اتای دیگر می‌آیم. و ۱۰ روز دیگر، همان روز خاک سپاری شهید باقری بود.»

راوی همسر شهید مدافع حرم عبدالله باقری



ناصر کاوه



## جان ناقابل

بی بی جان من حقیر رو سیاه و آلوده دستانم خالی است. چیزی ندارم که درطبق اخلاص قرار دهم و تقدیمتان کنم جزاین جسم آلوده و ناقابل خود که اگر شما قبول فرمائید رو سفید خواهیم شد واگر نه که من رو سیاه و خسران زده هستم.  
فقط تورا به خدا بی جان نگذارید که حقیرتان شرمنده برادرتان حضرت عباس(ع) شوم. مدافع حرم شما بودن افتخارم است ومدال افتخار است، زیرا راه شما، راه آل الله و راه نجات است. ان شاءالله که بتوانم سرباز خوبی برای ولی فقیه باشم.

قسمتی ازوصیت نامه شهیدمدافع حرم میثم مدواری



ناصر کاوه



### چشم به راه

اگر روزی چشم از جهان فرو بستم، چشمانم را باز بگذارید تا همه بدانند چشم به راه ظهور مهدی موعود (عج) بودم تا بیاید و از یاران او باشم. دختر عزیزم، محدثه جان باباعلی برای دفاع از حریم تو عراق و سوریه شهید شد. هروقت کربلا و حرم حضرت زینب (س) آمدی، بابائی را دعا کن.

برشی از زندگی پاسدار شهید مدافع حرم علیرضامشجری



ناصر کاوه





### خون ناقابل

بی بی زینب آن زمانی که شمادر شام غریب بودید؛گذشت.  
دیگر به احدی اجازه نمی‌دهیم به شما و به سلاله حسین(ع)بی احترامی کند.  
دیگر دوران مظلومیت شیعه تمام شده.  
بی بی جانانی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم.  
بی بی عزیزم روی خون ناقابل من هم حساب کن.

قسمتی از وصیت نامه شهیدمدافع حرم مصطفی صدرزاده



ناصر کاوه



## دعوت زینب(س)

یکی از دوستانش جمله ای عربی را برایم پیامک کرده بود و اولش نوشته بود:  
این سخنی از محمودرضاست. آن جمله این بود:

إذا كان المنادی زینب (س) فأهلا بالشهادة. یعنی: اگر دعوت کننده زینب(س) باشد، سلام برشهادت! پرسیدم: این جمله را محمودرضا کجا گفته؟ گفت: آخرین باری که تهران بود و با هم کلاس اجرا کردیم، این جمله را اول کلاس روی تخته سیاه نوشت من هم آنرا توی دفترم یادداشت کردم. جمله برای بیست و هشت روز قبل از شهادتش بود.

برشی از زندگی محمودرضا بیضائی



ناصر کاوه



### مدافع حرم حضرت زینب(س)

مادرعزیمم اگر بنده توفیق شهادت پیدا کردم و برای من مجلس یادبود گرفتید درعزای من گریه نکنید، چرا که دشمنان اسلام شاد و خرم می‌شوند. ای عاشقان اهل بیت و رسول الله. من خیلی آرزو داشتم که در رکاب مولایم امام حسین(ع) می‌جنگدم تا شهید شوم و حال وقت آن رسیده که به فرمان مولایم امام خامنه‌ای لبیک گفته و از اهل بیت(ع) پیامبر دفاع بکنم. لذا به همین منظور عازم دفاع از حرمین به سوریه می‌شوم و آرزو دارم همچون حضرت عباس(ع) در دفاع از خواهر بزرگوارشان شهید شوم.

قسمتی از وصیت نامه شهید مدافع حرم حامد کوچک زاده



ناصر کاوه



### علاقه به اهل بیت (ع)

از علاقه‌اش به اهل بیت (ع) خبر داشتیم. شور عجیبی داشت کسی جلو دارش نبود. یک طرف دیوار خانه راز بنری پوشانده بود که رویش اسم حضرت رقیه (س) و حضرت زینب (س) نوشته شده بود. می‌گفت نباید بگذاریم حرم دست ناهلان بیفتد. از آخرین باری که به من گفت می‌خواهم بروم بجنگم تا شهادتش دو سه هفته طول نکشید. بیشتر سوریه مد نظرش بود اما درگیر جنگ سامرا شد و در آنجا به شهادت رسید.

برشی از زندگی شهید مدافع حرم هادی ذوالفقاری



ناصر کاوه



### پسر، علی اصغر

پسر عزیزم، علی جان... ببخشید اگر قد کشیدنت را ندیدم و مرد شدنت را نظاره نکردم... سعی کن راه مرا ادامه بدهی... سعی کن کاری کنی که سرانجام آن به شهادت ختم شود... پسر، نامت را علی گذاشتم چون زیباتر از این نام ندیدم نامت را علی گذاشتم به تبعیت از ارباب بی‌کفن که فرموده بودند:  
اگر صد هاپسر هم داشته باشم، نام شان را علی می‌گذارم به سمت بیابان.

قسمتی از وصیت نامه شهید مدافع حرم شهید محسن حججی



ناصر کاوه



### یاران امام حسین (ع)

در حال شیر دادن به مسعود که شش ماهه بود داشتیم تعزیه می دیدم. دلم شکست و اشکم جاری شد. گفتم: خدایا کاش فرزندی داشتیم در راه حسین (ع) فدا می کردم. اشکم چشمم ناخواسته به دهان مسعود چکید و با شیر مخلوط شد...  
سال ۶۶ که مسعود شهید شد بدنش مثل امام حسین (ع) تکه تکه شده بود. شب شهادتش خواب تعزیه آن سال رو دیدم. در حالی که توی آغوشم بود، پر کشید و به یاران امام حسین (ع) پیوست...

خاطره ای از زندگی شهید مسعود اصلاحی  
منبع: کتاب حدیث عشق، صفحه ۱۹



ناصر کاوه



### نوحه علی اصغر (ع)

مسئول گروهان مون بود و مداحی هم می‌کرد روضه های علی اصغرش عجیب بود.  
بار آخر هم توی حسینیّه سنندج از علی اصغر (ع) خواند:

سوختم از آتشت، آه چه سوزان لبی  
همچو لب خشک تو، هیچ ندیدم لبی  
گریه کنم های، در عوض لای لای...  
...آخرش هم تیر خورد توی گلوش، مثل حضرت علی اصغر (ع) شهیدشد...

خاطره ای از زندگی شهید علی جابری  
منبع: کتاب خط عاشقی، ۱، صفحه ۱۳۱



ناصر کاوه





### اصغرم

کومله می خواست کاری کنه که سرهنگ از مهاباد بره. واسه همین نوزادش رو دزدیدند و سر از تنش جدا کردند. بعد پیکر نوزاد رو با یک نامه فرستادند در خونه اش. سرهنگ تا پیکر بی سر نوزادش رو دید با چشمانی اشک بار گفت:  
خدایا قربانی اصغرم رو قبول کن... بعد هم صداش رو صاف کرد و گفت:  
ضد انقلاب بداند من یک قدم هم عقب نشینی نخواهم کرد...

منبع: کتاب سرداران بی سر، صفحه ۲۵



ناصر کاوه



### باباعلی اصغر

سخنی باعلی اصغر عزیزم: علی جان تو اوج شیرین زبانی تو دارم می‌رم. ماموریت برام سخته ولی چاره ای نیست؛ مواظب مادرت باش و همیشه به او خدمت کن و هیچ وقت به اوبی احترامی نکن؛ از اینکه فرزند شهید هستی هیچ وقت ناراحت نشو چون من با خدا معامله کردم و خدا همیشه با شماست و چه همراه بهتر و خوبی جز خدا. دوست داشتم وقتی که بابا، بابا می‌گفتی من پیشت بودم، ولی چاره ای نیست. من و دوستام رفتیم تا تو وامثال تو در آرامش زندگی کنید. دوست دارم، نفسم، اصغرم...

قسمتی از وصیت نامه شهید مدافع حرم مهدی علی دوست به فرزندش



ناصر کاوه



### غلام رو سیاه و گنهار

از آخرین باری که به پابوستان آمدم تاکنون چندسالی می گذرد؛ یادم هست دفعه قبل خواسته های زیادی از شما داشتم؛ الان که خوب فکر میکنم به همهی خواسته هایم رسیده ام. شغل سیاه، عروسی، چور شدن زندگی... دو روز پیش که با لباس سبز پاسداری به حرمت قدم گذاشتم چقدر لذت بردم؛ همه اینها را از کرم و بزرگی شما میدانم. آقا جان دوست دارم همانند علی اکبر(ع) در جوانی شهید شیرین شهادت را بنوشم و جان ناقابلیم را فدای شما اهل بیت کنم.

برشی از زندگی شهید محسن حججی



ناصر کاوه



### سرپسر به دامن پدر

طی عملیات تفحص، در منطقه چیلات، شهیدانی پیدا شد. یکی از این شهدا نشسته بود وبا لباس و تجهیزات کامل به دیوار تکیه داده بودو لباس زمستانی هم تنش بود. شهید دیگر لای پتو پیچیده شده بود. معلوم بود که این دراز کش مجروح شده است، اما سر شهید دوم بر روی دامن این شهید بود، یعنی شهید نشسته سر آن شهید دوم را به دامن گرفته بود. خوب، پلاک داشتند، پلاک هارا دیدیم که بصورت منظم پشت سرهم است. فهمیدیم که آنها باهم پلاک گرفته اند. معمولا اینها که باهم خیلی رفیق بودند، باهم پلاک می گرفتند. اسامی را مراجعه کردیم در کامپیوتر، دیدیم که آن شهیدی که نشسته است، پدر است و آن شهیدی که درازکش است، پسر است. پدری سر پسر را به دامن گرفته بود.

راوی سردار باقرزاده



ناصر کاوه



### آقا علی اکبر (ع)

رسیدن به سن ۳۰ سال، بعد از علی اکبر(ع) برایم ننگ است.  
فرق سالم رو بعد از آقا علی اکبر (ع) نمی‌خوام. مادرش می‌گفت:  
آخرین بار که از سوریه برگشت ایران، با هم رفتیم مشهد. بعد از زیارت دیدم مهدی کنار  
سقاخونه ایستاده و می‌خنده. ازش پرسیدم: چیه مادر؟ چرا می‌خندی؟  
گفت: مادر! امضای شهادتم رو از امام رضا(ع) گرفتم.

خاطره ای از زندگی شهیدمدافع حرم مهدی صابری  
منبع: کتاب خاطرات مدافعان حرم، ص ۳۳



ناصر کاوه



## امدادگر

بهش گفتم: چی شده محمد؟ انگار که بغض کرده باشه، گفت: بالاخره نفهمیدم ایربا ایربا یعنی چی؟ می‌گن آدم مثل گوشت کوبیده می‌شه. یا باید بعد از عملیات کربلای ۵ برم کتاب بخونم یا همین جا توی خط بهش برسم... وقتی اومد جبهه، گفتند چون دانشجوی پزشکیه، بهتره امدادگر باشه. توی عملیات هر کس می‌افتاد، داد می‌زدند: امدادگر، امدادگر. خمپاره ای در کنارش منفجر شد. این بار خود امدادگر افتاد روی زمین. رزمنده‌ها نمی‌دونستند چه کسی رو صدا بزنن، اما خودش گفت یا زهرا، یا زهرا... توی بهشت زهرا که می‌خواستند دفنش کنند، دیدم جواب سؤالش رو گرفته بود و ایربا ایربا شده بود...

برشی از زندگی شهید محمدشکری



ناصر کاوه



## گریه امام

بعد از شهادت آقا سید مصطفی خمینی وارد نجف شدم. رفقا گفتند خوب موقعی آمدی. امام را دریاب، ما هر چه کردیم تا در مصیبت حاج آقا مصطفی گریه کنند، از عهده این کار برنیامدیم. مگر تو کاری بکنی. من به خدمت امام خمینی رسیدم و عرض کردم: اجازه می‌دهید ذکر مصیبتی کنم؟ امام اجازه دادند... هرچقدر نام حاج آقا مصطفی را بردم تا با آهنگ حزین امام را منقلب کنم که در عزای پسرشان اشک بریزند، امام تغییر حال پیدا نکردند و همچنان ساکت و آرام بودند، اما همین که نام حضرت علی اکبر (ع) را بردم، امام چنان گریه کردند که قابل توصیف نبود.

راوی حجت الاسلام کوثری- منبع: کتاب چند حکایت از روح الله ص ۲۱



ناصر کاوه





### ماند رقیه (س)

برای دخترش نامه فرستاد، نوشته بود:  
دخترم شاید زمانی فرا رسد که قطعه ای از بدنم هم به تو نرسد، تو مانند رقیه امام حسین (ع) هستی. آن خانم لاقل سر پدرش به دستش رسید، ولی حتی یک تکه از بدن من به دست شما نمی رسد. آرزوی من این بود که اگر شهادت نصیبش شود مفقود الاثر باشد. چون قبر حضرت زهرا (س) هم گمنام است.

برشی از زندگی شهید محمد رضا اسگری - کتاب پرواز در قلوب و زبان



ناصر کاوه



### سه ساله ی امام حسین(ع)

وقتی برای آخرین بار جبهه می رفت به همه ی خانواده قول شفاعت داد.می دانست که رفتنی شده!گفت: دیدار ما به قیامت در صف شهدا.دخترسه ساله اش راخیلی دوست داشت.او را روی زانو نشانده بود.گفتم: تکلیف این بچه چه می شود؟از جا بلند شدو گفت:این فرزندکه از سه ساله ی امام حسین(ع)عزیزتر که نیست...  
در عملیات مرصاد به همراه رزمندگان گردان مسلم به قلب منافقین هجوم برد و در همان آغاز نبرد گلوله‌ای به قلب او نشست.تنها کلامی که از او شنیدند فریاد رسایی بود که از اعماق جانش برخاست:یازهر(اس)یازهر(اس)یازهر(اس).

خاطره ائی از شهید غلامعلی رجبی - منبع:کتاب کبوتران حرم



ناصر کاوه



### فدائی حضرت زینب (س) و حضرت رقیہ (س)

دفعه اول که می خواست برود، برای خداحافظی آمد. شامش را که خورد گفت: مامان من می خواهم بروم ماموریت و مامان اگر دیدی من چند روز تماس نگرفتم، نگران نشو. یک وقت در برف و سرما گیر می کنیم و نمی توانم تماس بگیرم و موبایل آنتن نمی دهد. وقتی زنگ زد و دیدیم شماره خارج از کشور است فهمیدم به سوریه رفته. به خنده گفتم: پسرم سلام ما رابه حضرت زینب (س) و حضرت رقیه (س) برسان. همین که فرزندم را حضرت زینب (س) و حضرت رقیه (س) قبول کردند، خدا را شکر می کنم.

برشی از زندگی مدافع حرم سیدرضا طاہر - راوی کبری غفار نقیبی مادر شهید



ناصر کاوه



## عمه بیا

طلائیہ مشغول تفحص شهدا بودیم کہ یک شهید پیدا شد. ہمراہش یہ دفتر فطور اما کوچیک بود، مثل دفتری کہ بیشتر مداح ہا دارند. برگ ہای دفتر رو گل گرفتہ بود. دفتر رو پاک کردم. باز کردنش زحمت زیادی داشت. صفحہ اولش رو کہ نگاہ کردم، بالاش نوشتہ بود: عمہ بیا گمشدہ پیدا شدہ...

منبع: کتاب آسمان مال ماست (کتاب تفحص)، صفحہ ۵۵



ناصر کاوہ



### یا قاسم ابن الحسن (ع)

شهید کاظم کاوه، خیلی کوچولو و ریزه بود، لباس های نظامی برایش گشاد بود. به سختی شلوار و پیراهن نظامی اندازه تنش پیدا می شد. هرچه می گشتند پیراهن اندازه اش پیدانی شد... بعد از هفده سال. پیراهنش اندازه اش شده بود؛ هیچ کس باورش نشد. برادران تفحص همه استخوان هایش را در همان پیراهن گشادش جاداده بودند و برای پدر و مادرش به هدیه آورده بودند.

برشی از زندگی شهید کاظم کاوه - راوی ناصر کاوه



ناصر کاوه



## گریه

توی خواب داشت گریه می کرد، بلند و باهق، حق، حرف هم می زد. رفتم بالای سرش. کم کم فهمیدم دارد با حضرت صدیقه (س) راز و نیاز می کند. سر و صدایش هر لحظه بیشتر می شد. ترسیدم در و همسایه را هم بیدار کند. چند بار سمش را بلند گفتم تا از خواب پرید. صورتش خیس اشک بود. چند لحظه ای طول کشید تا به خودش آمد. گفت: چرا بیدارم کردی؟ گفتم: شما آن قدر بلند گریه می کردی و حرف می زدی که صدات تا چند تا خونه اون ور تر هم می رفت. مثل کسی که گنج بزرگی را از دست داده باشد، با ناله گفت: من داشتم با خود بی بی درد دل می کردم؛ آخه چرا بیدارم کردی؟

کتاب ساکنان ملک اعظم ۲/ص ۸۵ به نقل از همسر شهید برونسی



ناصر کاوه





### گریه کن حضرت زهرا(س)

شهید محمدرضا جمشیدی آنقدر با اسم بی بی انس گرفته بود که اگه توی بهترین لحظه های زندگیش از حضرت فاطمه(س) می گفتی شروع می کرد به اشک ریختن. یه روز رفتم تو اتاقش دیدم واسه خودش مجلس روضه گرفته و از حضرت زهرا(س) می خوند و گریه می کنه، پرسیدم: رضا چرا گریه می کنی؟ گفت: برای مظلومیت حضرت زهرا(س) گریه می کنم. شما هم وقتی من شهید شدم بیااید سر قبرم و روضه حضرت زهرا(س) را بخونید.

برشی از زندگی شهید محمدرضا جمشیدی

راوی: ناصر کاوه



ناصر کاوه





## توسل

قرار بود دست علی آقارا که عصبش قطع شده بود، عمل کنند. ماهم رفتیم که تنها نباشد. تا کاملاً بیهوش شود، بالای سرش بودیم. قبل از عمل، وقتی به طرف اتاق جراحی می‌بردندش، شروع کرد به خواندن روضه حضرت فاطمه زهرا (س). دکتر و دستیارانش مشغول کار خودشان شدند؛ اما هنوز علی آقادر حال خواندن بود. هنوز ماده بیهوشی به او تزریق نشده و روضه اش به آنجا رسیده بود که پهلوی حضرت رامی شکند. چنان اشک می‌ریخت که گمان می‌رفت عمل رابه ساعتی بعد موقوف کنند. بعد از بیهوشی هم تا چند دقیقه یا فاطمه می‌گفت. با این تقوا و اتصالش بود که دیگران راهم متصل می‌کرد.

برشی از زندگی شهید علی ماهانی - منبع: کتاب روز تیغ



ناصر کاوه



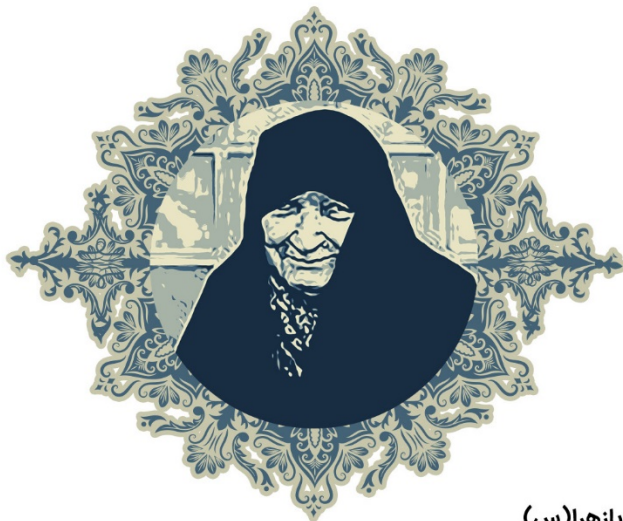
### راحت به پروازتان ادامه دهید

در یکی از ماموریت های مهم از داخل خاک عراق برمی گشتم. یک باره جنگنده من مورد حمله فرار گرفت. بال هواپیما شدیداً آسیب دید و کنترل هواپیما از دست من خارج شد! هیچ فرمانی اجرایی نشد. لحظاتی تا سقوط فاصله داشتیم. نمی دانستم چه کنم. در همان لحظه در آسمان ناخودآگاه به یاد حضرت زهرا (س) افتادم و متوسل شدم به بانوی دو عالم. مصطفی ادامه داد: یک باره احساس کردم شخصی جلوی چشمانم ظاهر شد و گفت شما می توانید راحت به پروازتان ادامه دهید! به یک باره فرامین هواپیما را کنترل کردم. انگار نه انگار که دقایقی قبل هیچ کدام از این ها به فرمان من نبود!

راوی خواهر شهید سرلشگر خلبان مصطفی اردستانی - کتاب: مهر مادر



ناصر کاوه



### فقط می گفتم یازهر(س)

نام من حلیمه است. از خانواده من همسر من سیدحمزه سجادیان و چهار فرزندم سیدکاظم، سیدداوود، سیدکریم و سیدقاسم سجادیان به شهادت رسیده اند. هر بار که خبر شهادت فرزندانم را میآوردند، در حالی که اشک شوق بر چهره ام بود، فقط می گفتم: یازهر(س) قبول کن و روی خود را می پوشانم تا مبادا دشمن شاد شود.

برشی از زندگی مادر شهیدان سجادیان  
منبع: سایت تبیان



ناصر کاوه



## خداحافظی

در این اضطراب بودم که چگونه باهمسرم خداحافظی کنم و او را تنها بگذارم و بروم. می‌دانستم شاید برگشتی در کار نباشد و این، اولین و آخرین خداحافظی با او باشد. به او نگاه کردم که سینی آب و قرآن در دست داشت. به تماشای او ایستاده بودم. سعی کردم آخرین جمله‌های همسرم را حدس بزنم. مواظب خودت باش، انشاءا... جنگ زود تموم بشه برگردی خونه، زود به زود زنگ بزن، هر وقت شد مرخصی بگیر به چند روزی بیاییش ما اینجا، من و پایین بچه‌ها را به کی می‌سپاری، بچه را تکی چگونه بزرگ کنم، اگر برگشتی من چه کار کنم... از زیر قرآن که رد شدم، برگشتم سمت همسرم و او با لبخندی زیبا گفت: خداحافظ. سلام من رو به حضرت زهرا(س) برسون!

برشی از زندگی شهید محمد احمدی شهبابی



ناصر کاوه



### همه زندگیش حضرت زهرا(س) بود

داوود داشت به دنیا می اومد از اندیمشک اومدیم دزفول دنبال بیمارستان می گشتم. پرس وجو که کردیم، گفتند: یه بیمارستان مناسب توی این منطقه است، بیمارستان حضرت زهرا(س). تا حاجی اسم بی بی رو شنید طوری گفت یازهرا(س). فکر کردم اتفاقی افتاده، ولی خودش گفت: اسم همسرم زهراست، توی عملیات فتح المبین مجروح شدم با رمز یازهرا(س)، حالا هم که تولد بچم تو بیمارستان حضرت زهرا(س) است، حاجی راست می گفت، همه زندگیش گره خورده بود به حضرت زهرا(س)، پیکرش هم شد مهمون همیشگی بهشت زهرا(س).

برشی از زندگی سردار شهید حاج عباس کریمی -راوی همسر شهید



ناصر کاوه



## کوه صبر

چند سال از اسارتم را با آقای ابوترابی گذاراندم. اردوگاه موصل یک که بودیم یک روز رفتم پیش حاج آقا و پرسیدم: همه برای حل مشکلات شان به شما مراجعه می کنند این را چه طور تحمل می کنی و خم به ابرو نمی آوری؟ چیزی نگفت. دوباره پرسیدم. از دادن جواب امتناع کرد. بار سوم وقتی اصرارم را دید، گفت حسین آقا جون، دو رکعت نماز و توسل به حضرت فاطمه (س)، کوه مشکلات را مثل موم نرم می کند. از آن زمان هر وقت به مشکلی برخورد می کنم همین کار را می کنم

برشی از زندگی حاج آقا ابوترابی



ناصر کاوه



### من برای زهرا(س) گریه کردم

یه روز قبل از عملیات بیت المقدس رفته بود حمام برای غسل شهادت. وقتی برگشت گردان، باهم از جنگ و جبهه گفتیم. موقع رفتن با اصرار راضی شد برسومش. تا سوار ماشین شدیم گفت: روضه حضرت زهرا(س) بخون شروع کردم به خوندن، توی ماشین حال خوبی پیدا کرده بود. انگار توی مجلس روضه حسابی نشسته. طوری گریه می کرد که شونه هاش تکون می خورد. صورتش خیس شده بود. وقتی رسیدیم، رو کرد به من و گفت: آگه من شهید شدم تو روز قیامت شهادت بده من برای حضرت زهرا(س) گریه کردم...

برشی از زندگی شهید نصر اصفهانی- کتاب راز شکست قله سپید



ناصر کاوه





### شفاعت

کبری حافظی همسر جانباز ۱۰۰ درصد سید نورخدا موسوی منفرد می‌گوید:  
شهیدزنده! احساس زنی است که سال هاست همسرش بدون واکنشی روی تخت دراز کشیده و خیره مانده همه وجودم رامبھوت کرده است. من فقط از سید دو سوال دارم، یکی اینکه آیا از من راضی است و دوم اینکه مراهم پیش مادرش زهرا(س) شفاعت می‌کند.

قسمتی از مصاحبه با کبری حافظی  
منبع: سایت تبیان



ناصر کاوه



## عروسی

آقا مصطفی وقتی می خواست برا عروسی اش کارت دعوت بنویسه، برا اهل بیت (ع) هم کارت فرستاد. یه کارت دعوت نوشت برا امام رضا (ع)، مشهد. یه کارت برا امام زمان (عج)، مسجد جمکران. یه کارت هم به نیت دعوت کردن حضرت زهرا (س) نوشت و انداخت توی ضریح حضرت معصومه (س).... قبل از عروسی حضرت زهرا(س) اومدند به خوابش و فرمودند: چرا دعوت شمارو رد کنیم؟ چرا به عروسی شما نیایم؟ کی بهتر از شما؟ بین همه اومدیم. شما عزیز ما هستی

خاطره ای زندگی روحانی شهید مصطفی ردانی پور  
منبع: یادگاران ۸ کتاب ردانی پور، ص ۸۴



ناصر کاوه



### ارادت به حضرت زهرا (س)

شب عملیات کربلای ۵ مصادف شده بود با شهادت حضرت فاطمه (س). حاجی نشسته بود توی سنگر سراغ مدّاح رو گرفت. راضیش کرده بود تا بر اش روضه حضرت زهرا (س) بخونه، مدّاح میخوند و حاجی گریه میکرد: وقتی که باغ می سوخت. صیّاد بی مرّوت. مرغ شکسته پر را، در آشیانه میزد. گردیده بود بود قنذ. همدست با مغیره. او با غلاف شمشیر، این باتازیانه می زد. صبح عملیات که اومده بود برای سرکشی خط، خمپاره خورد کنارش فقط دو تا ساق پاش سالم ماند.

برشی از زندگی شهید حاج احمد کریمی فرمانده گردان حضرت معصومه (س)



ناصر کاوه



### مثل مادر

اومده بود سراغ من. میدونست که خط خوبی دارم. ازم خواست که روی پیراهنش چیزی بنویسم. گفت جلوی لباسم بنویس یا زهرا (س)، پشت لباس هم برام بنویس: می‌روم تا انتقام سیلی زهرا (س) بگیرم. سید صادق سینه چاک حضرت فاطمه بود. وقتی هم شهید شد به طرف صورتش نیلی شده بود، مثل مادرش فاطمه (س). در وصیت نامه اش نوشته بود:

خدا شاهد است که در این عالم محبت هیچکس مانند ذره ای از محبت حضرت زهرا(س) دردل من نیست و آرزوی مفقودیت نیز به خاطر اودر دل این بدبخت فقیر مانده است.

خاطره ای از زندگی شهید سید صادق آقا عالی‌پیر

منبع: کتاب مهر مادر



ناصر کاوه



### به خاطر حضرت زهرا(س)

من به مناسبت روز مرد، یک انگشتر دُر نجف برای محسن هدیه خریدم. روی این انگشتر یازهرا(س) حکاکی شده بود. وقتی محسن می‌خواست برای بار دوم اعزام شود، همه انگشتر هایش را درآورد، الا این یکی را. گفت من این یکی را با خودم می‌برم، من از اینها به خاطر حضرت زهرا(س) کینه دارم، من تالحوه آخریادنشان بدهم که شیعه امیرالمومنین (ع) هستم. بعد من در این تصاویری که بعد از شهادت محسن از پیکر بی‌سرش منتشر شده، دقت کردم دیدم این انگشتر دستش نبود. مطمئنم که داعشی‌ها انگشتر او را از دستش درآورده‌اند چون اسم حضرت زهرا(س) رویش حک شده بود.

برشی از زندگی شهید محسن حججی راوی همسر شهید



ناصر کاوه



### درد پهلوی حضرت زهرا(س)

سید مجتبی خیلی حضرت زهرا سلام الله علیها رو دوست داشت. یه شب دیدم صدای ناله از اتاقش بلند شد. با نگرانی رفتم سراغش دیدم پاهاش رو تو شکمش جمع کرده دستش هم روی پهلوش گذاشته و از درد دور خودش می پیچه و بلند بلند هم داد می زد:  
آخ پهلوم ... آخ پهلوم چند دقیقه بعد آرام شد. گفتم: چته مادر! چی شده؟ گفت: مادر جان! از خدا خواستم دردی که حضرت زهرا (س) بین در و دیوار کشید رو بهم بچشونه. الان بهم نشون دادند. خیلی درد داشت مادر ... خیلی ...

برشی از زندگی شهید سید مجتبی علمدار - راوی: مادر شهید



ناصر کاوه



## راز موفقیت

برای یه کار بزرگ و سخت که توی فناوری اش مشکل داشتیم، انتخاب شدم. حسن گفت: اگه می خوای در اینکار موفق باشی، بچه های گروهت رو جمع کن، بعد دستاتون رو بهم بدید و هم قسم بشین و بگین: خدایا! ما برای رضای تو این کار رو می کنیم، و همه ثوابش رو تقدیم می کنیم به حضرت زهرا(س) بچه ها خالصانه به حرف حسن عمل کردند، و اتفاقا درکوتاه ترین زمان ممکن که کسی فکرش رو نمی کرد، کار انجام شد.

خاطره ای از زندگی سردار شهید حسن تهرانی مقدم  
منبع: سایت شهید آوینی، سایت تبیان



ناصر کاوه





### روضه حضرت زهرا (س)

وقتی روضه حضرت زهرا (س) خونده می‌شد، شیخ رحمت الله از حال می‌رفت و جلسه بهم می‌خورد. بهش گفتیم: چرا اینطور می‌شین؟ مراقب باشید کار به اینجا نرسه... یک‌بار هم که بهش اعتراض کردیم، ایشان گفت: چه کنم؟ دست خودم نیست وقتی می‌بینم توی جلسه ی عزاداری حضرت زهرا (س) تشریف آورده اند، از خودم بی‌خود میشم.

خاطره از زندگی روحانی شهید رحمت الله میثمی  
منبع: کتاب مهر مادر، صفحه ۳۱



ناصر کاوه



## آرزوی شهید

همه ی زندگی اش با حضرت زهرا (س) پیوند خورده بود. وقتی ازدواج کرد مهریه ی زنش شد مهریه ی حضرت زهرا(س). دو تا آرزو توی زندگی داشت: اول اینکه خدا بهش یه دختر بده تا اسمش رو بذاره فاطمه، دوم اینکه وقتی شهید شد گمنام بمونه مثل حضرت زهرا (س). جفت آرزوهاش مستجاب شد و بابای فاطمه شهیدگمنام مونده است.

خاطره ای از زندگی شهید حمزه علی احسانی  
منبع: کتاب خط عاشقی ۲ ، صفحه ۱۵



ناصر کاوه



### پیشانی بند

شب حمله همه ی پیشانی بندها رو ریخته بود به هم... دنبال یه پیشانی بند می‌گشت که روی اون نوشته باشه یا فاطمه الزهرا(س)... بچه ها گفتند: یکی اش رو بردار دیگه، مگه فرقی هم می‌کنه؟ محمد جواب داد: آخه من مادر ندارم. دلم خوشه که وقتی شهید شدم، حضرت زهرا (س) بیایند بالای سرم و برام مادری کند... در روز تشییع پیکرش خانم‌ها جای مادرش و برادران به جای پدرش، برایش گریه می‌کردند...

برشی از زندگی شهید محمد مقدم شعار



ناصر کاوه



## گل سرخ

مدت ها بود از مهدی خبری نداشتم.  
بی بی حضرت زهرا (س) رابه خواب دیدم.  
کفش های شان را جلوی پایشان جفت کردم، و گفتم: آیا شما خبری از پسرم دارید؟  
در پاسخ، شاخه ای گل سرخ به من دادند.  
چند روز بعد، خبر شهادت فرزندم را آوردند.

برشی از زندگی شهید محمد مهدی عطاران - راوی مادر شهید



ناصر کاوه



## نگران نباشید

خواب حضرت زهرا (س) رو دید و می گفت:  
فقط از خدا می خوام روز شهادت حضرت زهرا (س) شهید بشم... شب شهادت حضرت زهرا(س) توی عملیات کربلای ۵ بچه ها خیلی سختی کشیدند. علیرضا گفت: نگران نباشین، فردا ساعت ۱۰ صبح کار دشمن تمامه... روز بعد که شهادت حضرت زهرا(س) بود، در حال نماز ترکش خورد به پهلوش و شهید شد و به آرزوش رسید. همانطور هم که پیش بینی کرده بود، ساعت ده صبح کار دشمن تموم شد...

خاطره ای از زندگی سردار شهید علیرضا هاشم نژاد  
منبع: کتاب مقیم کوی رضا (ع)، صفحه ۲۲۷



ناصر کاوه



### گردان یا زهرا(س)

توی عملیات محرم مجروح شد و دکترها ازش قطع امید کردند. حضرت زهرا (س) اومدند به خوابش و فرمودند: پسر من! توشفا گرفتی فقط فول بده جبهه رو ترک نکنی... بعد از این خواب سر از پا نمی شناخت. توی عملیات خیبر شد فرمانده گردان علی اکبر(ع). از بس که حضرت زهرایی بود اسم گردانش رو تغییر داد به یا زهرا (س). شهید که شد ایام فاطمیه بود و ترکش خورده بود به پهلوش...

خاطره از زندگی شهید سید کمال فاضلی  
منبع: کتاب سردار فضائل



ناصر کاوه



### این بچه مال ماست

یکی از تاکسی های باباش تصادف کرده بود. خواست باموتور بره اونجا، نذاشتم. می ترسیدم سوار موتور شه. گفتم: مادر جون صلاح نیست با موتور بری. گفت: مادر من واردم، ان شاءالله طوری نمی شه ، ولی اگه شما ناراحت میشی نمیرم. بعد همون شب تو خواب مشرف شدم خدمت بی بی حضرت زهرا(س) فرمودند چرا نگذاشتی بچه ما برود؟ گفتم: بی بی جان! دوست نداشتم باموتور بره، می ترسیدم اتفاقی براش بیفته. فرمودند: نه تو خاطر جمع باش، ماهمیشه مواظب حسن هستیم، این بچه مال ماست، خودمان تا موعد مقرر از او حفاظت می کنیم.

برشی از زندگی شهید حسن آقاسی زاده،  
راوی مادر شهید کتاب شهاب



ناصر کاوه





### رمز یا زهرا (ع)

چشمش آسیب دیده بود. دکترها گفتند: محمد بینایی اش رو از دست داده، دیگه همیشه کاری کرد و جراحی هم بی فایده است. اما محمد اصرار می کرد که شما عمل کنید و کاری با نتیجه اش نداشته باشید، اینم به دکترها میگفت که فقط با ذکر یا زهرا (س) عمل رو شروع کنید. بعد از عمل دکترها از نتیجه ی جراحی حیرت زده شدند. عمل جراحی موفقیت آمیز بود، بارمزی یا زهرا (س)

خاطره از زندگی سردار شهید محمد اسلامی نسب  
منبع: کتاب رواق خونی سنگر، صفحه ۶۶



ناصر کاوه



### رابطه قوی

محمد رضا هم مداح بود و هم فرمانده. سفارش کرده بود که روی قبرش بنویسند: یازهرا(س)... اونقد رابطه اش با حضرت زهرا(س) قوی بود که مثل مادر سادات شهید شد. خمپاره خورده بود به سنگرش. بچه ها رفتند بالای سرش و دیدند ترکش نشسته به پهلوئی چپ و بازوی راستش.

خاطره ای از مداح شهید محمدرضا تورجی زاده  
منبع: کتاب خط عاشقی ۲، صفحه ۳۶



ناصر کاوه



### روضه حضرت زهرا(ع)

نوی خط مقدم کارها گره خورده بودو خیلی از بچه ها پرپر شده بودندو خیلی هاهم مجروح شده بودند. حاج حسین خزازی بی قرار بود...توی این گیرودار حاجی اومد بی سم چی را صدا زد و بهش گفت:هر جور شده بابی سیم محمدرضا تورجی زاده را پیدا کن.او را پیدا کردند حاجی بی سم را گرفت با حالت بغض وگریه از پشت بی سیم گفت: تورجی زاده چند خط روضه حضرت زهرا (س)را برامون بخون.اوهم فقط یک بیت زمزمه کردکه دیدم حاجی بی تاب شد.خدا می دونه نفهمیدیم چی شد وقتی به خودمون اومدیم دیدیم بچه ها دارند تکبیر می گویندوخط را گرفته بودند.با توسل به حضرت زهرا(س) گره کار باز شده بود.

مصاحبه با شهید محمود اسدی از فرماندهان گردان یازهرا(س) از لشگرامام حسین(ع)



ناصر کاوه



## خواستگاری

جلسه اولی که او مدن خونه مون خواستگاری بهم گفت: تنها نیومدم. حضرت زهرا(س) همراهم اومدن! من از کل اون جلسه فقط همین یه جمله رو یادمه. وقتی هم رفتن من فقط گریه می کردم مادرم نگرانم بود و مدام می پرسید: مگه چی بهت گفت که این جور گریه می کنی؟! گفتم: بامادرش حضرت زهرا(س) اومده خواستگاری. جوابم مثبته. تا اینو گفتم خانواده ام زدن زیر گریه. من اون شب واقعا حضور حضرت زهرا(س) رو حس می کردم... ارادت قلبی سیّد به حضرت باعث شد تا سرانجام مثل مادرپهلوی شکسته اش با اصابت ترکش به پهلویش به شهادت برسه.

برشی از زندگی شهید مدافع حرم سید اسماعیل سیرت نیا - راوی: همسر شهید



ناصر کاوه



### شبیهِ زهرا(س)

شهید که شد جنازش موند تو منطقه. حاج حسین خرازی منو فرستاد تادنبالش بگردم. رفتم منطقه، همه جا رو آب گرفته بود. هرچی گشتم اثری ازعلی نبود. خیرش رو که به حاجی دادم، باورش نشد. خودش اومد باز باهم گشتم، فایده نداشت، جنازش موند که موند.... علی دو سال قبل توی بقیع متوسل شده بود به بانوی مدینه. خواسته بود شهید که شد بی مزار بمونه شبیه بی بی. حاجتش رو گرفت. همون طور که می خواست گمنام باقی موند و بدون مزار...

برشی از زندگی سردار شهیدعلی قوچانی



ناصر کاوه



## سربند

همراه عراقی‌ها مشغول تفحص بودیم. فرمانده این نیروها دستور داده بود در ظرفی که ما آب می‌خوریم، عراقی‌ها حق آب خوردن ندارند. هم کلام شدن با ایرانی‌ها خشم این افسر را در پی داشت... روزی همین افسر عراقی، به من التماس می‌کرد که تورا به خدا این سربند شهید رومانت به من بده... من همسرم بیمار، بده تا به عنوان تبرک ببرم. براتون بر می‌گردونم... روی سربند نوشته شده بود: یا فاطمه الزهرا (س). سربند را داخل یک نایلون گذاشتم و تحویلش دادم. اول بوسید و به چشم‌اش مالید و باخدی برد... بعد از چند روز برگرداند. باز هم بوسید و به سینه و سرش کشید و تحویل من داد... خان‌اش شفا گرفته بود.

قسمتی از خاطرات شفاهی برادران تفحص



ناصر کاوه





### شهید مهدی نظیری

با دوستاش در حال بازگشت از عملیات قدس ۳ توی خاک دشمن بود که گم می شود و بالاخره زیر گرمای ۵۰ درجه تابستان جنوب برائرتشنگی شهید می شود. سرمهدی تشنه لب را روی زانو گذاشته بودم. دیدم لب مهدی به هم می خوره. گوشم را نزدیکش بردم، گفت: آقا رضا سرم را روی زمین بزار زمین. بعدها خوابش را دیدم. مهدی با لباسی یک پارچه از نور با لبخند کنارم آمد و گفت: حضرت زهرا(س) می خواست سرم را به دامن بگیرد، واسه همین از شما خواستم سرم را از روی زانوت زمین بزاری!

برشی از زندگی طلبه شهید مهدی نظیری روای شهیدرضا پورخسروانی. کتاب شمع صراط ۸



ناصر کاوه





## ناهید

...پیکر دختر نوجوانم را با سری شکسته و تراشیده در سنگلاخ های اطراف روستای هشمیز سندانج پیدا کردند.مادرم می گفت:همان لباس هایی که روزاول مفقود شدن بر تن داشت تنش بود و چهره اش همچون حوری زیبا بود...

...کسانی که شاهدشکنجه های ناهید بودند دیده اند که هردو چشم ناهیدرا کور کرده او را به اسب بسته،اسب را در روستا گردانده وپیکر او را بر زمین می کشیدند و او فقط ذکر یا زهرا(س)می گفت تاپس از شکنجه های بسیار او را زنده به گور کرده بودند...

برشی از زندگی سمیه کردستان  
شهید ناهید فاتحی/راوی خواهر شهید ، برگرفته از تبیان



ناصر کاوه



## لب تشنه

شب در خواب دیدم که تو یک مکان بزرگی هستم و یک کوه در مقابل منه، سجاد من بالای کوه افتاده بود و منم داشتم می رفتم سمتش که بهش آب بدم. کمی که رفتم جلودیدم که یک خانم چادری با عصا داره میره سمتش. حضرت زهرا(س) بود. ایستادم و نگاه کردم. دیدم سر سجاد رو گذاشت رو دستانش و داره به سجاد آب میده. من خواستم برم پیشش ازش تشکر کنم که یه وقت دیدم واسم دست تکون داد که برگردم. (منظورش این بود که بچه ات رو سیراب کردم و نگران نباش و برگرد) از وقتی که این خواب رو دیدم، خیالم راحت شده که سجاد من سیراب شده است. عزیز مادر سجاد جان: شنیده ام در روز تاسوعای حسینی بالب های تشنه شهید شدی و مادرت زهرا(س) سیرابت کرد...

راوی مادر شهید مدافع حرم، سجاد طاهرنیا



ناصر کاوه



### تنها خرید از دواج مان

دستم را از زیر چادر بیرون آوردم و یک باردیگر برای آخرین بار به آن نگاه کردم. از دستم بیرونش آوردم و گفتم: می‌خواهم برای جبهه بدهم. برادری که در چارچوب درب ایستاده بود، گفت: چیه؟ طلاست؟ گفتم: بله طلاست. تنها خرید از دواج مان است. برادر نوشت انگشتر طلا با نگین دریافت گردید. از کانکس کمک به جبهه بیرون آمدم و پیش خود گفتم: یا زهرا (س) قبول کن!

منبع: نویدشاهد



ناصر کاوه



## آبروی مادری دلتنگ

تابوت را که باز کردند يك پارچه سفید رویش را پوشانده بود. پارچه را که کنار زدم رضا را دیدم. رضایی را که چیزی ازش نمانده بود جز مقداری استخوان. پرسیدم همراه شهیدت چیزی نبود. مادر گفت يك سر بند یازهرا(س) همراهش بود با يك جانماز. جانمازش را گرفتم اما سربندش را گذاشتم تا، در روز قیامت باهمین سر بندش در مقابل خدا و ائمه(س) حاضر شود.

برشی از زندگی شهید رضا فریبز صالح



ناصر کاوه



## دستگیری حضرت زهرا(س)

زیر آتش شدید دشمن صورتم را گذاشتم روی خاک های نرم کوشک و متوسل شدم به وجود مقدس خانم حضرت فاطمه زهرا(س). چشم هام را بستم و چند دقیقه ای با حضرت رازونیاز کردم. حس کردم که اشک هام تند و تند دارند می ریزند. با تمام وجود خواستم که راهی پیش پای ما بگذارند. در همان اوضاع، یک دفعه صدای خانمی به گوشم رسید؛ صدایی ملکوتی که هزار جان تازه به آدم می بخشید. به من فرمودند: فرمانده! این طور وقت ها که به ما متوسل می شوید ما هم از شما دستگیری می کنیم، ناراحت نباش.

برشی از زندگی شهید عبدالحسین برونسی  
کتاب خاک های نرم کوشک



ناصر کاوه



## عاشق علی

ظرفا رو از مادر گرفت، شست و گفت: دستات دیگه حساسیت گرفته مادر. مادر رفت سراغ غذاکه روی اجاق گاز بود. پسر هم دنبالش راه افتاد. مثل اینکه می خواست به مادرش چیزی بگه. کنارش ایستاد و مؤدبانه گفت: مادر! چرا اسمم رو گذاشتین فرزام؟ چرا نداشتین علی، حسین؟ و ادامه داد: آخه آدم با شنیدن فرزام یاد هیچ آدم خوبی نمی افته! من اصلاً صاحب اسمم رو نمی شناسم که بهش افتخار کنم از همون روز به بعد، همه علی صداش می کردند.

از شهید علی پور حبیب  
منبع: کتاب آب زیر گاه، صفحه ۳۷



ناصر کاوه



## ذکر علی ولی الله

خاطره ای که با لذت برای من تعریف کرد این بود که می گفت وهابی ها می آیند با شعار یالثرات یزید با ما می جنگند ندای یالثرات یزید را می گویند و تیر را رها می کنند. یک شب بین ما و آنها یک تپه فاصله بود، به موقع نماز صبح که نزدیک شدیم روی تپه ایستادم و شروع کردم به اذان گفتن و ذکر علی ولی الله را هم آوردم، هر چه بچه ها می گفتند که نگو با تیر می زنند، می گفتم نه هرطور شده باید نام امیر المؤمنین (ع) را روی این تپه بیاورم، آقا خیلی غریب هستند.

شجاعت شان خیلی مثال زدنی است. هرکسی این کار را نمی کند.

برشی از زندگی شهید مدافع حرم مهدی نوروزی - روای همسر شهید



ناصر کاوه





### ارتباط با امام علی(ع)

خواب دیده بود که خواب است و یکی آمده دارد تکان تکانش می دهد و بیدارش می کند. پرسید تو کی هستی؟  
گفت من عثمان بن حنیف هستم. استاندار علی(ع) گفت با من چه کار داری؟  
گفت من را امام علی(ع) فرستاده، به تو بگویم نماز شب بخوانی.  
یک دفعه از خواب بیدار شد. رفیق هم حجره اش، شیخ مرتضی داشت او رل تکان تکانش می داد. می گفت پاشو، پاشو نماز شب بخونیم.

برشی از زندگی شهید معلم استاد مرتضی مطهری



ناصر کاوه



### خجالت می کشم

دست به ضریح امام حسین(ع) گرفتم و از ایشان پسری خواستم تا غلام ایشان باشد. ده ماه بعد روز میلاد امام علی(ع) غلامحسین دنیا آمد. سال ها بعد شهید غلامحسین(حمید) عارف دارابی در وصیتش نوشته بود: خدایا خجالت می کشم روز قیامت بدن امام حسین پاره پاره باشد و من سالم. شب شهادت امام علی(ع) گلوله آربی جی به سینه اش خورد و تکه تکه شد!

خاطره ای از شهید غلامحسین (حمید) عارف دارابی  
منبع : کتاب همسفر تا بهشت



ناصر کاوه



### من علی(ع) هستم

شب از نیمه گذشته بود. جمشید با گونه های خیس در حال نماز بود، صدای در حیاط، او را به خود آورد در را که باز کرد، موجی از نور او را به عقب راند. خواست خودش را به زمین بیاندازد تا پای آقا را ببوسد که دست گرم آقا برشانه هایش نشست: آرام باش فرزندم، من علی(ع) هستم. از امروز نام تو مهدی است. تو از سربازان اسلام خواهی بود و بزودی در قیامی بزرگ شریک خواهی شد!... بوی عطر عجیبی را در فضای اتاق حس می کرد. از خود بی خود شده بود، صداهای گریه اش، همه اهل خانه را بیدار کرد و او به نام مهدی می اندیشید.

برشی از زندگی شهید حاج مهدی زارعی



ناصر کاوه



### آقا امیرالمومنین (ع)

یکی از شب‌ها نزدیکی‌های سحر سید ساجدی با چشمانی گریان به سراغ من آمد، او پس از اینکه مقداری اشک ریخت، گفت: در عالم خواب به پشت بام آسایشگاه رفتم دیدم که انسان بزرگواری در حال قدم زدن می‌باشد، از همان ابتدایه قلبم الهام شد که او آقا علی (ع) است، جلو رفتم و سلام کردم و آقا با مهربانی و تبسم، جوابم را دادند، افتادم و دست و پای شان را بوسیدم، پس از این چند لحظه‌ای کنار آقا بودم، عرض کردم، یا امیرالمومنین (ع) در این سرمای سخت و شب تاریک در اینجا چه می‌کنید؟ آقا فرمودند: شما بروید بخوابید، از روزی که شما را اسیر کردند من شما را مهمان خود می‌دانم و از شما نگرهانی می‌کنم.

خاطره‌ای از مرحوم حجت الاسلام ابوترابی



ناصر کاوه



### نور خیره کننده

شبها بایاد پیکر غرقه به خون غلامعلی می خوابیدم، تا این که شبی به خوابم آمد. با ناراحتی گفتم: با آن همه ترکشی که به شما اصابت کرده، حتما خیلی درد کشیده اید؟ گفت: من اصلا دردی احساس نکردم. وقتی ترکش به بدنم اصابت کرد، سرم بر دامان حضرت علی (ع) بود و حضرت رسول (ص) در کنارم بودند، ظرف آبی همراه داشتند. از آن به صورتم پاشیدند. عطری در فضا پراکنده بود که با استشمام آن به خواب عمیقی فرو رفتم. نوری که دیدی از چهره ام می تابید، اثر آبی بود که رسول الله (ص) به صورتم ریخته بودند.

شی از زندگی شهید مدافع حرم غلام علی ترک جوکار  
راوی همسر، کتاب روایت عشق



ناصر کاوه



### خواب پیامبر(ص)

در آن شب حضرت پیامبر (ص) را دیدم که روی دوش یوسف دست نوازش می‌کشید. وقتی از خواب بیدار شدم، گفتم که از طرف خدا برای ما گشایشی ایجاد شده و خدا را شکر گفتم. من به آنها گفتم که به اذن خدا من و کودکم به زودی از اینجا آزاد خواهیم شد. آن‌ها هم به من می‌گفتند تو دیوانه‌ای و ۲۲ سال دیگر باید در زندان باشی، چطور می‌توانی این حرف را بزنی؟ در آن روز تاریخی، فیلم شالیط از شبکه بی‌بی‌سی پخش شد و خبر به ما رسید که یک خانم به همراه فرزند خودش آزاد می‌شود، کسی جز من با این خصوصیات در زندان نبود. وقتی این خبر را شنیدم، خدا را شکر می‌کردم و تکبیر می‌گفتم و من دوم سپتامبر ۲۰۱۲ آزاد شدم.

برشی از زندگی فاطمه الزق اسیر آزاده فلسطینی، اتحادیه بین‌المللی امت واحد



ناصر کاوه



### شهدای کربلای هویزه

توی هویزه شهید شده بود، اما خبری نبود از پیکرش. با کاروان شیراز رفتم مکه، توی حرم پیغمبر(ص) نشسته بودم که یادش افتادم. رو کردم به ضریح پیامبر و گفتم: یا رسول الله! من فرخ ام را از شما میخوام. ناخودآگاه به ذهنم آمد عکس سه در چهارش را که همیشه توی کیفم داشتم بیندازم توی ضریح به نیت پیدا شدن پیکرش. با روحانی کاروان در میان گذاشتم. گفت: حرفی نیست فقط هر کاری می کنید دور از چشم ماموران سعودی بماند. چند ماه پس از برگشتنم. درست بعد از سه سال و یک ماه پیغمبر(ص) پیکرش را برگرداند.

راوی: مادر دانشجوی شهید کربلای هویزه فرخ سلحشور



ناصر کاوه





### دست پیامبر

صبح روز عید مبعث بود. رفتارهای محمد مهدی نظرم رو به خودش جلب کرد. اون روز حال و هوای عجیبی داشت. رفت یه گوشه و نماز صبح رو با یه معنویت خاصی خوند. وقتی هم سفره انداختیم تا صبحونه بخوریم، ایشون نیومد و گفت: می خوام صبحونه رو از دست پیامبر (ص) توی بهشت بگیرم یک سیب بهش تعارف کردند، که اونم نخورد و گفت: دلم میوه ی بهشتی میخواد... محمد مهدی همون روز به شهادت رسید...

خاطره ای از زندگی سردار شهید محمد مهدی خادم الشریعه  
منبع: کتاب هلال ناتمام، صفحه ۵۱



ناصر کاوه



## آقارسول الله(ص)

حمید کہ جبہہ بود خواب عجیبی دیدم. خواب دیدم رفتہ ام زیارت حرم آقارسول الله(ص). موقع زیارت چشمم خورد بہ کاغذ نوشتہ بودہ: شہید حمید شیخ الاسلامی . حمیدکہ از جبہہ برگشت خوابم رو براش تعریف کردم. تا خوابم رو براش گفتم فقط لیخند زد. چند روز بعد با سپاہیان محمد رسول الله رفت (ص) جبہہ. این سفر آخرش بود کہ رفت و شہید شد. از کل بدنش فقط یکی از پاهایش رو برامون آوردند. حمید رفت بہ مهمونی حضرت رسول(ص).

برشی از زندگی شہید حمید شیخ الاسلامی



ناصر کاوہ



## یارسول الله

دربستان گلودردشدیدى گرفته بودم. از خدا خواستم که زودتر شفا پیدا کنم و زمین گیر نشوم. همان شب، در خواب پیامبر اکرم(ص) را دیدم، گویى حضرت انتظار مرا می کشید. یک نفر مرا به مسجدی دعوت کرد و گفت حضرت منتظر شما هستند. وارد شدم و گفتم کجا هستند، گفت آنجا دارند می آیند. به پای حضرت افتادم تا پای ایشان را ببوسم که حضرت نشستند و مانع من شدند. ناخودآگاه گریه می کردم، چیزی یادم نبود.

گفتم یارسول الله روز قیامت من را شفاعت می کنید!

فرمودند اگر خودت را به من برسانی من تو را شفاعت می کنم.

قسمتی از وصیت نامه شهید سلطانی



ناصر کاوه



### رمز امام رضا (ع)

رمز عملیات تفحص آن روز به نام آقا امام رضا (ع) بود. منطقه ی شرهانی رنگ و بوی مشهد الرضا گرفته بود. یه شهید کشف شد، اما هیچ مدرکی برای شناسایی نداشت. یه برگه همراه شهید پیدا کردیم که جمله ی نوشته شده توی برگه پیام آن روز بود: هرکه شود بیمار رضا (ع)، والله شود دلدار خدا  
بچه ها آن روز خودشون رو پشت پنجره فولاد امام رضا (ع) احساس کردند.

منبع: کتاب آسمان مال آنهاست (کتاب تفحص) صفحه ۱۹



ناصر کاوه



### ادوار دو آنیلی و حریم امام رضا (ع)

فرزند صاحب کارخانجات اتومبیل سازی لامبورگی، فراری، لانچا، فیات، آلفارومئوو که از مادر یهودی واز پدر مسیحی بود به تشیع گروید. او را بردند به شهربازی مشهد تا شهربازی را که توسط بنیاد شهید ساخته شده بودرا به او نشان دهند. گفت:

یک شهراروپایی معروف بود به شهرمذهبی. لائیک ها که از شهرت مذهبی آن شهر ناراحت بودند، آنقدر مراکز تفریحی ایجاد کردند که آن مرکز مذهبی را تحت الشعاع مراکز تفریحی قرار داد و دیگر آن شهر را به عنوان آن مرکز مذهبی نمی شناختند بلکه به واسطه مراکز تفریحی اش یاد می کردند. او تأکید کرد مراقب باشید که همیشه مشهد را به حرم امام رضا(ع) بشناسند و نه به مراکز تفریحی.

برشی از زندگی شهید مهدی آنیلی - راوی دکتر قدیری ابیانه



ناصر کاوه



### زمزمه با امام رضا (ع)

توجه خاصی نسبت به ائمه داشت و به آنها عشق می ورزید و این ارادت و عشق خود را در توسل به آنها نشان می داد. درسفری که به اتفاق گروهی از برادران رزمنده به مشهد مقدس رفته بود هر شب به تنهایی و گاهی با یکی از دوستانش برای زیارت امام رضا (ع) می رفت و در گوشه ای از حرم می نشست با امام خویش زمزمه می کرد و اشک می ریخت و در ارتباط معنوی خود با آن امام غریب توفیق شهادت در راه خدا را طلب می کرد. او با صدایی شکسته آرام آرام می گفت: مبادا جنگ تمحیلی تمام شود و من جزو شهدا نباشم.

برشی از زندگی شهید محمد ملکی



ناصر کاوه





## آفتاب هشتم

پسرم کاظم ۵ ساله بود که مریض شد. پزشکان مشهد قطع امید کرده بودند. به شوهرم گفتم: من و کاظم رابه حرم امام رضا(ع) ببر. مدت زیادی درحرم ماندیم. نیمه شب به مسافرخانه برگشتیم خوابیدیم. نزدیک های صبح، کاظم از خواب پرید. مارا صدا کرد. گفت: شماهم شیرگرفتید؟ گفتم شیرکجا بود؟

اکاظم با لبخند گفت: آقای آمد و یک لیوان شیر به من دادو گفت بخورا! شیراخوردم و حالا حالم خوب شده. پسرم ازجا بلند شد. من و پدرش با تعجب به اونگاه می کردیم. کاظم شفا پیدا کرده بود. آقا امام رضا(ع) به خواسته های من پاسخ داده بود. خدا می خواست کاظم زنده بماند و بعدها در میدان جنگ به شهادت نائل گردد.

راوی مادر شهید کاظم افچنگ



ناصر کاوه





### عشق امام رضا(ع)

يك روزكه محمدآمده بود برای مرخصی،گفت:بابا! خیلی دلم می خواد برم مشهد. گفتم:خب بابا چند روز دیرتر برو جبهه. گفت:همه بچه‌ها تو جبهه دلشون می‌خواد برن زیارت امام رضا(ع) ونمی‌تونن برن!از طرفی دیگه دفاع ازکشور واجب تره! مشهد نرفت!رفت سندانج و حدود يك ماه بعد شهید شد!به ما گفتند بیاین توی معراج شهدا و جنازه شهیدتان را تحویل بگیرین.وقتی رفتیم، دیدیم جنازه محمد نیست! تحقیق کردند.گفتند جنازه شهدا را اشتباهی بردند مشهد برای تشییع...

برشی اززندگی شهیدمحمد مردانی



ناصر کاوه



## زیارت آخر

حاج حمید تقوی به زیارت اهل بیت به ویژه زیارت امام رضا(ع) ارادت خاصی داشت. هر سال هم سعی می کرد بچه ها را به زیارت امام رضا(ع) ببرد. من از رفتارش تعجب می کردم. خوب یادم هست که یک روز گفتم: فلان خرید رو داشته باشیم. حاج حمید گفت: نه این کالا گرونه. ولی برای زیارت هم وقت می گذاشت و هم راحت پول خرج می کرد. یک بار گفتم: شما چرا برای زیارت این قدر اصرار دارید؟! گفت: همین زیارت هاست که در آخرت دست مون رو می گیره. در ضمن روایت هست که اگر هم شده آدم اجیر کنید تا دورخانه خدا برایش طواف کنه و این روایت نشانگر اهمیت زیارته.

برشی از زندگی سردا شهید حاج سید حمید تقوی مؤسس الحشد الشعبی عراق



ناصر کاوه



### اشتباهی رفته مشهد

شهید محمد ارغیانی با هم‌رزمش که اهل شیراز بود، تصمیم گرفتند پس از پایان ماموریت باهم به زیارت امام رضا(ع) در مشهد و شاهچراغ در شیراز بروند. هر دو نفر، قبل از رفتن به مرخصی در سوسنگرد شهید شدند. هنگام فرستادن پیکر مطهر شهیدان به زادگاه شان شهید ارغیانی به اشتباه به شیراز برده شد و پیکر مطهر دوستش به مشهد فرستاده شد. بعد از زیارت امام رضا(ع) دوباره به زادگاهش انتقال دادند.

منبع کتاب گامی به آسمان، ص ۳۶



ناصر کاوه



### غسل شهادت

شب شهادت امام حسن عسگری(ع) چنان دعای توسلی خواند که همه دلها را منقب کرد. انگار می دانست که می خواهد برود. به فراز مربوط به امام حسین(ع) که رسید این جمله را گفت: تموم زندگی ما مال حسین به فراز مربوط به امام رضا(ع) که رسید عرض کرد. یا امام رضا(ع) زن و فرزندم را به تو می سپارم نیم ساعت قبل از حرکت برای عملیات توی ماشین آماده بودیم دیدیم همه به جزمید هستند. گشتم حمید را پیدا کنم دیدم به حمام رفته. داد زدم حمید دیر شده. گفت: دارم غسل شهادت می کنم...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، حمید اسداللهی



ناصر کاوه



### درخواست از امام رضا (ع)

شهید حسن باقری، جوان‌ترین فرمانده در دوران دفاع مقدس بود و هنگام شهادت، سمت قائم‌مقامی فرمانده نیروی زمینی سپاه را برعهده داشت. در یکی از سفرهایی که شهید باقری به مشهد داشت، از امام رضا (ع) طلب شهادت کرده بود. در آن خلوت حرم، او حرف هایش را زده بود. حتی آقای واعظ طبسی، دعای حفاظت امام رضا (ع) را به او داده بود. وقتی برگشت پرسیدم: از آقا چه خواستی؟ جواب داد: رفتم پیش امام رضا (ع) خواستم و حالا هم منتظر هستم. باین حرف لبخندی روی لبهایش نشست و یک حلقه اشک در چشمانش.

برشی از زندگی سردار شهید حسن باقری  
کتاب داستان شهیدان



ناصر کاوه



### شهیدی که زائر امام رضا (ع) شد

یوسف شهید شد و پیکرش برنگشت یعقوب برادر یوسف به منطقه رفت و مدت ها به دنبال جنازه یوسف گشت ولی پیداش نکرد. تا اینکه بعد از سه چهار ماه خبر رسید جنازه یوسف پیدا شده. یوسف عاشق امام رضا (ع) بود ولی به خاطر وضع زندگی تاروز شهادتش که ۱۶ سالش شده بود هنوز نتونسته بود بره زیارت. ولی عاشقی رسم خود را دارد، بچه های مشهد جنازه یوسف رو اشتباهاً به جای یکی از شهدا منتقل کرده بودن مشهد و دور ضریح آقا امام رضا (ع) طواف داده بودن.

برشی از زندگی شهید یوسف عامری

منبع: سایت تبیان



ناصر کاوه



### لطف و عنایت امام رضا(ع)

هوایمای سوخو را حاج احمد وارد نیروی هوایی سپاه کرد. مراسم افتتاحیه‌اش را همه انتظار داشتیم در تهران باشد، ولی سردار گفت: می‌خوام مراسم افتتاحیه توی مشهد باشه! پایگاه هوایی مشهد کوچک بود. کفاف چنین برنامه‌ای را نمی‌داد. بعضی‌ها همین رابه سردار گفتند، ولی سردار اصرار داشت مراسم توی مشهد باشد! با برج مراقبت هماهنگی‌های لازم شده بود. خلبان، برفراز آسمان، هوایمارا چند دور، دور، حرم حضرت علی بن موسی الرضا(ع) طواف داد! این را سردار ازش خواسته بود!

خیلی‌ها تازه دلیل اصرار سردار را فهمیده بودند! خدا رحمتش کند؛ همیشه می‌گفت: ما هیچ وقت از لطف و عنایت اهل بیت(ع)، خصوصاً آقا امام رضا(ع) بی نیاز نیستیم. برشی از زندگی پاسدار شهید حاج احمد کامظمی



ناصر کاوه





## عنایت امام رضا (ع)

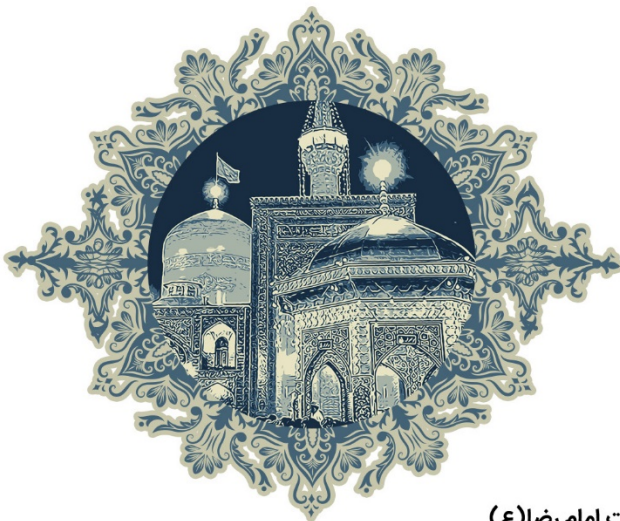
محمدعلی (نیکنامی) وصیت کرده بود: وقتی پیکرش را برای طواف به حرم می برند مدت بیشتری پای ضریح نگه دارند. به خدام که گفتیم قبول نکردند و گفتند: حرم شلوغه. آن روز حدود سی تا چهل شهید را کنار ضریح قرار داده بودند نوبت طواف رسید اما وقتی نوبت محمدعلی شد متوجه ریختن قطره های خون از پایین پیکر شدیم و خدام را خبر کردیم. به خاطر اینکه آب خون روی فرش ها می ریخت از تکون دادن پیکر خودداری کردند. حدود بیست و پنج دقیقه طول کشید تا پیکر را توی دو لایه پلاستیکی قرار دادند. محمدعلی نیم ساعت بیشتر از بقیه کنار ضریح بود.

منبع: کتاب من شهید می شوم. ص ۱۲۸

راوی: خواهر شهید



ناصر کاوه



### ارادت به حضرت امام رضا(ع)

آن روز صبح، کسی که زیارت عاشورا می خواند، توسلی پیدا کرد به امام رضا(ع). آخرین بیل ها که در زمین فرو رفت، تکه ای لباس توجه مان را جلب کرد. با احترام و قداست، شهید را از خاک در آوردیم. یکی از جیب های پیراهن نظامی اش را که باز کردیم تا کارت شناسایی و مدارکش را خارج کنیم، در کمال حیرت و ناباوری، دیدیم که یک آینه کوچک، که پشت آن تصویری نقاشی از تمثال امام رضا(ع) نقش بسته به چشم می خورد. از روی کارت شناسایی اش فهمیدیم نامش سید رضا است.

از خاطرات برادران تفحص



ناصر کاوه



### زیارت امام رضا

بهم گفتم: مادرا! اجازه بده برم به زیارت امام رضا (ع)... بهش گفتم:  
نه! تو تنها پسر می، می ترسم توی راه اتفاقی برات بیفته!  
جبهه که بود مجروح شد برادرمان بردنش مشهد. همون جا کنار امام رضا (ع) شهید شد.  
اما امام رضا (ع) رسم خود را دارد....  
پیکرش رو اطراف ضریح طواف دادند، بعد آوردنش شیراز...

خاطره ای از زندگی شهید فرید شهبازی نزار  
منبع: کتاب لحظه های تماشای، ص ۸۸



ناصر کاوه



### اسامی دوازده امام

اسمش افشین بود. گفت: از این اسم خوشم نیاید.  
روی کاغذ ترکیبی از نام محمد و دوازده امام (ع) رو نوشت و ریخت توی یه ظرف.  
بعد قرعه کشید. بار اول اسم محمد هادی بیرون اومد. بار دوم هم محمد هادی در اومد.  
بار سوم هم همینطور.  
از اون روز اسمش شد محمد هادی.

خاطره ای از زندگی شهید محمد هادی استوار  
راوی: آقای مجید ایزدی



ناصر کاوه



### تیربار

يك بار عراقی‌ها به خاكریز ما نزدیک شدند هر چه تلاش کردیم نتوانستیم تیربار را آماده کنیم. عراقی‌ها لحظه به لحظه به ما نزدیک تر می‌شدند. وقتی از راه اندازی تیربار کاملاً مأیوس شدم، نگران و ناراحت با خدای خود راز و نیاز کردم و توسل به اهل بیت (ع) کردم که خدایه حق ائمه (ع) به من کمک کند. در راز و نیاز بودم که احساس کردم کسی به من گفت: اسلحه‌ات سالم است تیراندازی کن. به اطرافم نگاه کردم، هیچ کس را ندیدم، دست به ماشه‌ی تیربار بردم، دیدم صحیح و سالم کار می‌کند.

برشی از زندگی شهید حسین آشوری کتاب سیرت شهیدان



ناصر کاوه



### مقاومت باذکرنامه(س)

...اسیر ایرانی را بازجویی می کردم. به علت مقاومتش شروع به قطع انگشتان دستانش نمودم، پس از قطع هر انگشت و به فاصله هر دودقیقه پس از قطع محل قطع شده را با فندک می سوزاندم، تا اینکه تمام انگشتانش را بریدم...  
او بسیار جوان بود و مقاومت حیرت آوری با ذکر یاحسین(ع) و یا زهرا(س) از خودش نشان می داد که من را خشمگین می ساخت... سرانجام با اره پای مجروحش را نیز قطع کرده و او را کشتم، ولی این اسیر ایرانی هیچ اطلاعاتی نداد.

اعترافات سرهنگ عبدالرشیدالباطن  
بازپرس ویژه گارد ریاست جمهوری - منبع: خبرگزاری فارس



ناصر کاوه



## تکلیف

شهید نصریک روز که خاطراتش را برایم تعریف می کرد، گفت: درحین خدمت سربازی تصمیم گرفتم تا زمانی که جنگ هست و دشمن متجاوز قصد حمله به سرزمین ایران را دارد، جبهه را خالی نگذارم. اما نمی دانستم وارد ارتش بشوم یا به سپاه بروم. تااین که شبی در خواب، آقا امام زمان (عج) را زیارت کردم. ازایشان سوال کردم: آقا تکلیف من چیست؟ آقا فرمودند: ارتش به شما نیاز بیشتری دارد. به ارتش بروید.

به این ترتیب تکلیفم روشن شد و تصمیم گرفتم وارد دانشگاه افسری بشوم تا بتوانم همراه رزمندگان اسلام در جبهه های حق علیه باطل بجنگم.

رشی از زندگی شهید محمدجعفر نصراصفهانی/ره یافته عشق، ص ۱۰۲



ناصر کاوه





### مهدی (عج) علمدار است

در حین تخلیه‌ی اسرا به پشت جبهه یکی از افسران دشمن مصرا نه تقاضای ملاقات با فرمانده داشت. دوستان محسن وزوائی به خاطر رعایت مسایل امنیتی، شخصی غیر از او را به آن افسر بعثی به عنوان فرماندهی خود معرفی کردند. اما بعثی اسیر گفت: نه! فرماندهی شما این نیست. بچه ها گفتند مگر تو فرماندهی ما را دیده‌ای که این‌گونه قاطعانه سخن می‌گویی؟ او گفت: آری، او سوار بر اسب سفید بود و ما هرچه به طرفش تیراندازی و شلیک کردیم به او کارگر نمی‌شد. محسن وزوائی که در آن جمع بود ناگاه زانوهایش سست شد و به زمین نشست. این واقعه نخستین جلوه‌ی امداد غیبی بود که از بدو جنگ این‌گونه تجلی نموده بود.

برشی از عملیات بازی دراز - برگرفته از سایت تبیان



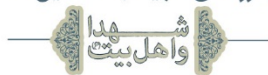
ناصر کاوه



### ارتباط با امام زمان (عج)

زمان تشییع جنازه اش، حس و حال عجیبی بر مراسم حکمفرما بود. هنوز چند قدمی از تشییع نگذشته بود که یکی از دوستانم به حالت رعشه روی زمین افتاد و گریه کنان دنبال من فرستاده بود. گریه می کرد و می گفت: بیا، بیا من دارم می بینم! گفتم چی می بینی؟ گفت: امام زمان (عج) جلوی تابوت رو گرفته اند و می آیند. چی گفتی! آقا پیشاپیش همه دارند می آیند. جنازه را داخل قبر گذاشتند و همه کنار رفتند تا شهید دستغیب تلقین را بخوانند، حالم به شدت دگرگون شده بود، پرسیدم: صلاح میدانی موضوع را به آقای دستغیب بگویم؟ اجازه داد اما تاکید کرد که اسمی از او نبرم. با شنیدن خبر، آقای دستغیب خواستند موضوع را به همه بگویند و دعای فرج خوانده شود.

برشی از زندگی شهید عبدالحسین حسینی



ناصر کاوه



### سرباز امام زمان (عج)

محمدجان عزیزم من تو را از خدا برای خودم نخواستم. از خدا خواستم فرزندی به من دهد که سرباز امام زمان (عج) بشود. همیشه آرزو داشتم پسر عصای دست امام زمان (عج) باشد نه عصای دست من. محمد جان، مهم ترین وصیتی که به تو دارم تبعیت کامل از ولی فقیه است. بعد از آن ارتباطت، با قرآن و عترت را قطع نکن. زندگی کن برای مهدی (عج)، درس بخوان برای مهدی (عج)، ورزش کن برای مهدی (عج).

قسمتی از وصیتنامه شهید مدافع حریم حمیدرضا اسداللهی



ناصر کاوه



### ملاقات با امام زمان (عج)

جلسه می گذاشتند و بحث می کردند و به نتیجه نمی رسیدند. آن پایگاه امنی که دنبالش بودند؛ پیدا نمی شد. کار داشت عقب می افتاد و عملیات هم نزدیک بود. آمد و پرسید نماز امام زمان (عج) را چگونه می خوانند. توضیح دادم و گفتم چطور مگه؟ واسه چی میخوای؟ گفت نذر کرده بودم، اگه مشکل حل بشود به شکرانه، نماز امام زمان (عج) بخوانم. توی همین افکار بود که روی نقشه خوابش برده بود. توی خواب امام عصر (عج) را دیده بود و جایی رانشان داده بود و بهش فرموده بود این جا پایگاه بزنی. محل خوبی است. دوستانش سر به سرش می گذاشتند راستش را بگو، این جا را رو نکرده بودی! از کجا گیر آوردی؟

برشی از زندگی شهید بروجردی کتاب امام زمان و شهدا، ص ۵۲



ناصر کاوه



### مزه عبادت

آقادوست دارم گوشه ای بنشینم وزیرلب صدایت کنم، چشمانم را به نقطه ای خیره کنم توهّم مقابلم بنشیننی و متوجه ات شوم و هی نگات کنم، آنقدرکه ازهوش برم بعد به هوش بیآیم وببینم که سرم روی دامن شماست.حس کنم بوی خوش از نسیم تنت به مشامم می خورد، آنوقت با اشتیاق درآغوشت بگیرم و بعد تو با دست های خودت اشک های چشمم را پاک کنی... مولای من سرم را به سینه ات قراردهی و موهایم را شانه کنی آنوقت احساس کنم وصال حقیقی عاشق ومعشوق روی داد، بعد به من وعده شهادت رابدهی و من خودم رانشسته بر روی بال های ملائک احساس کنم.

قسمتی ازدست نوشته های، شهید محموداستاد نظری



ناصر کاوه

## رزق سال

برخی گله می‌کنند که چرا حضرتعالی با این کسالت جسمی، این قدر برای مراسم وقت می‌گذارید و از اول تا آخر مجلس فاطمیه و روضه را می‌نشینید. معظمله نیز در جواب فرموده‌اند: آنها نمی‌دانند؛ من رزق سال کشور را در شب‌های فاطمیه می‌گیرم.





## سخن آخر

خیلی ها یادشان نیست. اصلا انگار نه انگار که دیوانه ای با لشگری تا بن دندان مسلح، صدها هزار سرباز وفادار و کوهی از مهمات و تسلیحات پیشرفته به خاک کشورشان حمله کرده بود. انگار یادشان رفته ده ها پدرخوانده حریص، هر روز توی اتاق های گرم کاخ های سیاه شان برای چاه های نفت ما نقشه می کشیدند و برای ذره ذره معادن و ذخایر سرزمین مردم زجرکشیده سرزمین مان دندان تیز کرده بودند. انگار نه انگار که می خواستند تهران را چهار روزه به یکی از استانهای عراق تبدیل کنند. یادشان رفته چطور خرمشهرمان را خونین شهر کردند. انگار نه انگار که در طی





قرن ها هر دیکتاتوری هر گاه با عیالش دعوایش می شد، دق دلی اش را سر ایران ما خالی می کرد و برای اینکه ثابت کند خیلی هم بی عرضه نیست، تکه ای از این خاک، از این سرزمین را ظرف چند روز از نقشه جدا می کرد و به مرزهای کشورش وصله میزد تا امروز همه بچه های ایران با چشم های بسته، کتاب تاریخ شان را ورق بزنند و از مرور این همه خیانت و بلاهت از پادشاهان سلسله وطن فروشان و زن بارگان خشم شان را قورت بدهند. شاید خیلی ها یادشان رفته که به برکت خون شما ونفس گرم امام (ره) بود که برای اولین بار طی این دویست سال حتی یک وجب از خاک سرزمین اسلامی مان جدانشد و اشغال نشد. از شما چه پنهان! صدای شکستن استخوانهای دشمن به گوش می رسد. اما به شرط این که دقت کنیم با دشمنان قسم خورده جمهوری اسلامی چگونه برخورد کنیم. به نکاتی که نظریه پرداز امریکائی نقل کرده توجه کنید.

فرانسیس فوکویاما در سه کنفرانس جهانی تورنتو ( کانادا ) و واشنگتن ( آمریکا ) و اورشلیم ( رژیم جعلی اسرائیل ) کتاب پایان تاریخ خود را ارائه نمود. این کتاب در برابر کتاب برخورد تمدن ها اثر ساموئل هانتینگتون است.

فوکویاما مدعی است: خرده تمدنها و فرهنگ های جزئی به دست فرهنگ غالب بلعیده می شوند و رسانه ها ؛ دنیا را به سمت دهکده ی واحد جهانی پیش می برند و به ناچار دنیا درگیر جنگی خانمان سوز خواهد بود بنا براین باید کشوری را به عنوان کدخدا بپذیریم وی تلاش می کند که اثبات کند که کدخدای دنیا ، آمریکا است. وی می گوید : این نبرد حتمی است ولی برنده ی آن الزاما غرب نخواهد بود در صورت بی توجهی غرب به راه حل پیشنهادی، برنده نبرد آخرالزمان ، شیعیان هستند. فوکویاما در کنفرانس اورشلیم با عنوان بازشناسی هویت شیعه دوباره می گوید: شیعه ، برنده ای است که بال پروازش خیلی بالاتر از تیره های ما



است. پرنده ای که دو بال دارد : یک بال سبز و یک بال سرخ. بال سبز ، مهدویت و عدالت خواهی و بال سرخ شهادت طلبی است که ریشه در کربلا دارد. و شیعه را فنا ناپذیر نموده است. شیعه ، بُعد سوم نیز دارد که اهمیتش بسیار است. این پرنده ، زرهی به نام ولایت پذیری دارد و قدرتش با شهادت دو چندان می شود. شیعه ، عنصری است که هرچه او را از بین می برند ، بیشتر می شود.

برای جلوگیری از پیروزی شیعه در نبرد آخرالزمان ، از هم اینک ولایت فقیه را خط بزنیید تا این را خط نزنید نمی توانید یه ساحت قدسی کربلا و مهدویت آسیب برسانید ابتدا ولایت فقیه را خط بزنیید. در گام بعدی شهادت طلبی را به لذت طلبی و رفاه طلبی تبدیل کنید. اگر این دو را خط زدید، خود به خوداندیشه های امام زمانی از جامعه ی شیعه بیرون می رود. ای خواهران و برادران عزیز! رسالت امروز شما بسی سنگین تر است!

اگر دیروز، ما با تهاجمی نظامی دشمن مواجه بودیم ، امروز با شبیخون فرهنگی او مواجهیم ، که این برای هر جامعه ایی ، حربه یی بس برنده تر است. از این رو خود را موظف و مکلف بدانیم تا با توکل به خدا و با سلاح ایمان ، علم ، عفت ، پاکدامنی، ایثار ، شجاعت و شهامت و با الگوپذیری از سیره زندگی ائمه معصومین(ع) و با اطاعت کامل و بی چون و چرا از ولایت مطلقه ی فقیه و یاری از فرهنگ والای شهدا، دشمنان قسم خورده اسلام و انقلاب را در رسیدن به هدف شان که همانا شکست انقلاب و نابودی اسلام است ، ناکام گذاشته و با جدیت و تلاش ، شاهد بالندگی و گسترش روز افزون اسلام و انقلاب در سرتاسر جهان بوده و زمینه ی ظهور منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) را فراهم آوریم. اگر آنان که رفتند حسینی بودند و جهادی علی وار کردند، شمایی که ماندید، هنری زنبی دارید تا زیبایی صورتان را بر چشمان ناباور. قافله باختگان به تصویر بکشید...

والسلام



ناصر کاوه





داشتیم پیکر شهدامون رو با کشته‌های بعثی تبادل می‌کردیم که ژنرال عراقی گفت: چند تا شهید هم ما پیدا کردیم و تحویلتون می‌دیم. یکی از شهدایی که عراقی‌ها پیدا کرده بودند، پلاک نداشت. سردار باقرزاده پرسید: از کجا می‌دونید این شهید ایرانیه؟ اینکه هیچ مدرکی ندارد!

ژنرال بعثی گفت: با این شهید یک پارچه‌ی قرمز رنگ پیدا کردیم که روی اون نوشته بود: یا حسین (ع) شهید، فهمیدیم ایرانیه...

